

## گفتمان طالبان از ظهور تا کنون

علی‌رضا شریفی\*

چکیده

«تحلیل گفتمان» یکی از نظریه‌های مهم در علوم اجتماعی و سیاسی است و در زیرمجموعه نظریه‌های پست‌مدرن قرار می‌گیرد. تحلیل گفتمان لاکلا و موفه از معروف‌ترین نظریه‌های تحلیل گفتمانی است که برای تحلیل پدیده‌های اجتماعی و سیاسی بسیار مناسب است. این نظریه از اندیشمندانی چون سوسور، ویتگنشتاین، گرامشی، فوکو و دریدا تأثیر پذیرفته است.

### بنیاد اندیشه

طالبان به‌عنوان یک جنبش، در سال ۱۳۷۶ ظهور و در مدت کم‌تر از دو سال، نزدیک به ۹۰ درصد خاک افغانستان را تحت کنترل خود درآورده، تا ۱۳۸۰ (۲۰۰۱م) در قدرت باقی ماند. طالبان برای سلطه بر اذهان مردم، گفتمانی را ایجاد کرد که متشکل از دال‌های «امنیت»، «حکومت خدا»، «امر به معروف»، «زنان»، «پشتون‌گرایی»، «کشت خشخاش»، «شیعه‌ستیزی» و «زبان» بر محور دال مرکزی «شریعت» بود. طالبان بعد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ از قدرت کنار زده شد؛ اما تا کنون هم‌چنان به‌عنوان یک گفتمان در صحنه سیاسی و اجتماعی افغانستان حضور دارد. در این دوره، آن‌ها به بازسازی گفتمانی دست زده، دال‌هایی را از گفتمان خود حذف و دال‌های دیگری را جایگزین کرده است. آن‌ها در گفتمان جدید، دال‌های «پشتون‌گرایی»، «شیعه‌ستیزی» و «زبان» را حذف و در دال «زنان» تعدیلاتی ایجاد کرده است. در ضمن، دال‌های «بیگانه‌ستیزی» و «مبارزه با فساد» را در

\* پژوهشگر و استاد دانشگاه.

گفتمان خود جدیداً مفصل‌بندی کرده‌اند. طالبان اینک در بسیاری از مناطق کشور، حضور گفتمانی دارد که چالش مهم در برابر دولت مرکزی است. پیشنهاد مذاکره با طالبان به معنای پذیرش حضور گفتمان طالبان در کشور است.

واژگان کلیدی: افغانستان، گفتمان، تحلیل گفتمانی، طالبان، دموکراسی.

## مقدمه

افغانستان در قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم، شاهد تحولات عظیم و گسترده بوده است. اگر با تحلیل گفتمانی قضیه را ارزیابی کنیم، گفتمان‌های مختلفی در این کشور ظهور نموده است. در ابتدای قرن بیستم، گفتمان مشروطه‌خواهی، گفتمان غالب بوده است. گفتمان سلطنت مطلقه و مشروطه با نفی گفتمان نوگرایی به وجود آمد. از درون گفتمان سلطنت مشروطه، گفتمان جمهوری‌خواهی از نوع استبدادی ظهور کرد. گفتمان عدالت‌خواهی و کمونیستی با نفی گفتمان جمهوری استبدادی، مدتی به گفتمان غالب و مسلط تبدیل شد. گفتمان مجاهدین با غیریت و دگرسازی گفتمان کمونیستی به وجود آمد؛ اما این گفتمان علی‌رغم استقبال اولیه از سوی مردم، نتوانست معانی‌ای را که به نشانه‌ها داده بود، طبیعی جلوه داده و بر ذهنیت مردم نفوذ و سیطره پیدا کند. گفتمان طالبان با نفی گفتمان مجاهدین، خود را معرفی و از نقطه‌ضعف‌های مجاهدین استفاده نموده، دال‌هایی را مفصل‌بندی نمود که سبب برتری آن شد؛ اما در درازمدت، این گفتمان به خاطر عدم تطابق با هنجارهای پذیرفته‌شده بین‌المللی از جا کنده شد و گفتمان دموکراسی جای آن را گرفت.

گفتمان دموکراسی، بعد از شکست طالبان، گفتمان غالب در کشور افغانستان بوده است. بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، تمامی تلاش‌های مجامع جهانی و نیروهای فعال اجتماعی در داخل افغانستان، در راستای تثبیت دموکراسی بوده است. علی‌رغم این تلاش‌ها، اما گفتمان دموکراسی نتوانسته است بعد از گذشت نزدیک به دو دهه، به گفتمان مسلط در کشور تبدیل شود. گفتمان طالبان به‌عنوان رقیب جدی گفتمان دموکراسی، همواره تلاش نموده است از هم‌زمن شدن و مسلط شدن گفتمان دموکراسی جلوگیری نماید.

اینک بعد از دو دهه کنار رفتن از صحنه رسمی سیاسی، طالبان بر بسیاری از مناطق کشور حضور گفتمانی جدی داشته و در بسا موارد، گفتمان طالبانی بر اذهان مردم هم‌زمنی دارد. در این تحقیق تلاش می‌کنیم گفتمان طالبان را از ظهور تا پایان دهه دوم قرن ۲۱، بررسی نماییم. ابتدا به‌صورت بسیار گذرا، «تحلیل گفتمان» را معرفی می‌نماییم. در ادامه، ظهور و سقوط طالبان و ادامه حضور این گروه بعد از ۲۰۰۱ تا کنون را مرور و گفتمان طالبان و نشانه‌هایی را که در آن در کنار یک دال مرکزی مفصل‌بندی

شده است، معرفی می‌کنیم. در نهایت، تحول گفتمان طالبان را قبل و بعد از ۲۰۰۱ بررسی می‌کنیم.

## ۱. نظریه گفتمان

نظریه گفتمان یکی از چارچوب‌های نظری مناسب در عرصه علوم اجتماعی است که قابلیت توضیحی زیادی دارد. نظریه گفتمان از اعضای خانواده نظریات پست‌مدرن است (حقیقت، ۱۳۷۹: ۴۵۶). مهم‌ترین نظریه گفتمان که مورد پذیرش اکثریت اندیشمندان قرار گرفته است، گفتمان «لاکلا»<sup>۱</sup> و «موفه»<sup>۲</sup> است. لاکلا و موفه در کتاب «هژمونی و راهبرد سوسیالیستی» (۱۹۸۵)، نظریه گفتمان خود را ارائه کردند. گفتمان لاکلا و موفه نسبت به گفتمان‌های دیگر از قبیل دیرینه‌شناسی و تبارشناسی فوکو، شالوده‌شکنی دریدا و گفتمان انتقادی فرکلاف، از توانایی توضیحی بیش‌تری برخوردار است.

نظریه گفتمان به طور کلی از علوم تعبیری هم‌چون هرمنوتیک، پدیدارشناسی، ساخت‌گرایی و شالوده‌شکنی الهام می‌گیرد (حقیقت: ۱). به طور خاص، می‌توان تأثیر دوسوسور، فوکو، گرامشی، دریدا، لاکان و هوسرل را در گفتمان لاکلا و موفه مشاهده کرد.

فردینان دوسوسور<sup>۳</sup>، زبان‌شناس معروف سوئیسی است که مباحث مهمی در باب زبان مطرح کرده است. دوسوسور در دوره زبان‌شناسی عمومی (دوسوسور، ۱۳۷۸) اولین گام‌ها را در ایجاد نظریه گفتمان برداشت. از دیدگاه دوسوسور، زبان، نظامی از تفاوت‌های صوری است که در آن هویت کلمات کاملاً نسبی است. بدین منظور، او زبان را مرکب از دال و مدلول می‌داند که بین آن‌ها هیچ ارتباط ضروری و طبیعی، حتی وضعی، نیز وجود ندارد (دوسوسور، ۱۳۷۸: ۱۰۷).

فرد دیگری که رد پای در گفتمان لاکلا و موفه دارد، فوکو<sup>۴</sup>، اندیشمند معروف فرانسوی، است. فوکو، گفتمان را از سطح زبان فراتر برده، وارد حوزه فلسفه سیاسی کرد. «بر اساس این نگرش، گفتمان نه تنها بزرگ‌تر از زبان است؛ بلکه کل حوزه اجتماع را دربرمی‌گیرد و نظام‌های حقیقت را بر سوزدها یا فاعلان اجتماعی تحمیل می‌کند. مفهوم کلیدی در نظریه گفتمان فوکو، «حکم» است. هر حکم اگرچه شبیه گزاره است و در قالب زبان قابل بیان است؛ ولی از جنس زبان نیست. مجموعه چند حکم، یک صورت‌بندی گفتمانی را شکل می‌دهند. فوکو گفتمان را این‌گونه تعریف می‌کند: «ما مجموعه‌ای از احکام را، تا زمانی که متعلق به صورت‌بندی گفتمانی مشترکی باشند، گفتمان می‌نامیم... [گفتمان] متشکل از تعداد محدودی از احکام است که می‌توان برای آن‌ها مجموعه‌ای از شرایط وجودی را

1. E. Laclau.
2. C. Mouffe.
3. Ferdinand de Saussure.
4. Michel Foucault.

تعریف کرد.» (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۹: ۱۲۴).

یکی دیگر از کسانی که رد پایی در گفتمان لاکلا و موفه دارد، آنتونیو گرامشی، اندیشمند مارکسیست، است. «آنتونیو گرامشی دریافت که تنها با ایدئولوژی‌هایی که ریشه در اقتصاد دارند، نمی‌توان وضعیت طبقه حاکم را توضیح داد؛ از این رو، مفهوم هژمونی را برای تبیین فرایندهای روبنایی که در خلق آگاهی مردم نقش دارند، به کار برد: «هژمونی را به بهترین وجه می‌توان به منزله سازمان‌دهی اجماع دانست. فرایندهایی که به واسطه آن‌ها صورت‌های پست‌تر آگاهی بدون توسل به زور یا خشونت خلق می‌شوند.» (فیوری، ۱۳۸۰: ۲۹۵).

شالوده‌شکنی<sup>۱</sup> دریدا نیز در گفتمان لاکلا و موفه تأثیر داشته است. هویت متزلزل دال‌ها و «غیرآ» سازنده از اندیشه دریدا وارد گفتمان لاکلا و موفه شده است. «دریدا بر لزوم وجود یک غیر یا بیرون سازنده<sup>۲</sup> برای شکل‌گیری هویت تأکید می‌کند. هر ساختار گفتمانی برای ایجاد خود نیازمند یک غیر است. غیریت از منظر دریدا هم شرط امکان و هم شرط عدم امکان گفتمان‌ها محسوب می‌شود. «غیر» اگرچه در شکل‌گیری ساختار گفتمانی نقش اصلی را ایفا می‌کند؛ ولی خود می‌تواند آن را متحول نماید؛ بنابراین، هم انسجام و هم فروپاشی ناشی از «غیر» است. هم‌چنین، دریدا ساختارها را ذاتاً نامتعین و متکثر تصور می‌کند. ابهام و عدم قطعیت<sup>۳</sup> ذاتی ساختارهاست و نمی‌توان بر آن غلبه کرد.» (ضیمران، ۱۳۷۹: ۱۰۴).

بنابراین، گفتمان از دیدگاه لاکلا و موفه عبارت است از این که:

«معنای اجتماعی کلمات، گفتارها، اعمال و نهادها را با توجه به بافت کلی‌ای که این‌ها خود بخشی از آن هستند، می‌توان فهمید. هر معنایی را تنها با توجه به عمل کلی‌ای که در حال وقوع است، و هر عملی را با توجه به گفتمان خاصی [که در آن قرار دارد]، باید شناخت. پس اگر بتوانیم عمل را و گفتمانی را که عمل در آن واقع می‌شود توصیف کنیم، می‌توانیم فرایندی را درک، تبیین و ارزیابی کنیم؛ مثلاً عمل گذاشتن علامت ضربدر بر روی کاغذ و انداختن آن در جعبه - عمل رأی‌دادن در انتخابات - تنها در نظام مقررات، فرایندها و نهادهایی که آن را لیبرال‌دمکرات می‌نامیم، معنا می‌یابد؛ بنابراین، رأی‌دادن فقط با توجه به اعمال و پدیده‌های دیگری که رأی‌دادن بخشی از آن‌هاست، اهمیت می‌یابد.» (هوارث، ۱۳۸۷: ۱۴۷).

1. Deconstruction.

2. Other.

3. Constitutive outside.

4. Undecidability.

به عبارت دیگر، گفتمان را می‌توان چنین تعریف کرد: «کلیت ساختاردهی شده‌ای که از عمل مفصل‌بندی حاصل می‌شود، گفتمان<sup>۱</sup> نام دارد. گفتمان‌ها از مجموعه‌ای از اصطلاحات تشکیل می‌شوند که به شیوه‌ای معنادار به هم مرتبط شده‌اند. در واقع، گفتمان‌ها صورت‌بندی مجموعه‌ای از کدها، اشیاء، افراد و... هستند که پیرامون یک دال کلیدی جایابی شده و هویت خویش را در برابر مجموعه‌ای از غیریت‌ها به دست می‌آورند. گفتمان‌ها تصور و فهم ما از واقعیت و جهان را شکل می‌دهند؛ بنابراین، معنا و فهم انسان از واقعیت همواره گفتمانی و لذا نسبی است. هم‌چنین، گفتمان از این منظر تمام قلمرو زندگی اجتماعی را دربرمی‌گیرد.» (حسینی زاده، ۱۳۸۴: ۱۹۶).

با توجه به این تعریف از گفتمان، اینک به توضیح مفاهیم کلیدی نظریه گفتمان می‌پردازیم:

۱. **مفصل‌بندی**: «هر عملی که میان عناصر پراکنده ارتباط برقرار کند، به نحوی که هویت و

معنای این عناصر در نتیجه این عمل اصلاح و تعدیل شود.» (Laclau & Mouffe, 2001: p 105).

۲. **عناصر**<sup>۲</sup>: «دال‌ها و نشانه‌هایی که معنای آن‌ها تثبیت نشده است و گفتمان‌های مختلف سعی در معناداری به آن‌ها دارند. عناصر، دال‌های شناوری<sup>۳</sup> هستند که هنوز در قالب یک گفتمان قرار نگرفته‌اند. هر دال قبل از ورود به گفتمان عنصر محسوب می‌شود.» (Laclau & Mouffe, 2001: p 105).

۳. **لحظه‌ها**<sup>۴</sup>: «دال‌ها و عناصری که در درون یک گفتمان مفصل‌بندی شده‌اند و به هویت و معنای موقت دسته یافته‌اند؛ برای مثال: آزادی در گفتمان لیبرالیسم کلاسیک در معنای عدم اجبار خارجی موقتاً تثبیت شده است. باید توجه داشت که معانی و هویت‌ها همواره نسبی‌اند و امکان تغییر آن‌ها برحسب تغییر گفتمان وجود دارد. هیچ‌گاه معنای کاملاً تثبیت نمی‌شود.» (Laclau & Mouffe, 2001: p 105).

۴. **انسداد و توقف**<sup>۵</sup>: تعطیل موقت در هویت بخشی به نشانه‌ها و تثبیت موقت معنای یک نشانه در یک گفتمان یا به طور کلی، تثبیت گفتمان نامدیده می‌شود که البته هیچ‌گاه کامل نیست و همواره نسبی و موقتی است. هر عنصر زمانی که به لحظه تبدیل می‌شود، موقتاً از شناوربودن خارج شده و معنایی ثابت می‌گیرد (Laclau & Mouffe, 2001: p 107).

۵. **دال مرکزی**<sup>۶</sup>: لاکلا و موفه این مفهوم را از لاکان وام گرفته‌اند. دال مرکزی نشانه‌ای است که

1. Discourse.
2. Articulation.
3. Elements.
4. Floating signifiers.
5. Moments.
6. closure.
7. Nodal point.

سایر نشانه‌ها در اطراف آن نظم می‌گیرند. هسته مرکزی منظومه گفتمانی را دال مرکزی تشکیل می‌دهد و جاذبه این هسته سایر نشانه‌ها را جذب می‌کند. لاکلا و موفه می‌گویند: «ما این نقطه گفتمانی ممتاز را که دال‌ها به طور موقت در کنار آن تثبیت می‌شود، «دال مرکزی» می‌نامیم.» (Laclau & Mouffe, 2001: p 112).

۶. **حوزه گفتمانی**<sup>۱</sup>: «محفظه‌ای از معانی اضافه و بالقوه در بیرون از منظومه گفتمانی خاص که توسط آن طرد شده‌اند و مواد خامی برای مفصل‌بندی‌های جدید محسوب می‌شوند. هر دال معانی متعددی می‌تواند داشته باشد و هر گفتمان با تثبیت یک معنا، معناهای بالقوه زیادی را طرد می‌کند. این معانی هم‌چنان موجودند و امکان ظهور در گفتمانی دیگر و شرایطی دیگر را دارند.» (حسینی‌زاده، ۱۹۰).

۷. **امکان و تصادف**<sup>۲</sup>: امکان و تصادف «که ریشه در مفهوم تصادف و عرضیات در فلسفه ارسطو دارد، در مقابل هرگونه تصور ذاتی و ضروری در حوزه اجتماع قرار می‌گیرد. در فلسفه ارسطویی مفهوم تصادف در زمانی به کار می‌رفت که امکان استناد به یک علت معین وجود نداشته باشد. «لاکلا این مفهوم را در هردو بعد خود به کار می‌گیرد: از یک‌سو، امکان یعنی فقدان قانون‌های عینی تحول تاریخی و نفی ضرورت و در واقع تصادفی دیدن پدیده‌های تاریخی که ناشی از وابستگی آن‌ها به مفصل‌بندی‌های هژمونیک است و از سوی دیگر، امکان به بیرونی بودن شرایط وجود هر ماهیت اشاره دارد.» (حسینی‌زاده، ۱۹۰).

۸. **منازعه و خصومت**<sup>۳</sup>: منازعه و خصومت نیز از مفاهیم کلیدی در گفتمان لاکلا و موفه است. هوارث (۱۳۷۸) می‌گوید: منازعه، خصومت و غیریت‌سازی از سه جهت برای گفتمان لاکلا و موفه دارای اهمیت محوری است. «اولاً، خلق رابطه غیریت‌سازانه که همواره شامل تولید «دشمن» یا «چیزی دیگر» است. ثانیاً، تشکیل روابط غیریت‌سازانه و تثبیت مرزهای سیاسی برای تثبیت جزئی هویت تشکل‌های گفتمانی و عاملان اجتماعی اهمیتی اساسی دارد. ثالثاً، آزمودن غیریت‌سازی مثال خوبی است برای نشان‌دادن محتمل‌الوقوع بودن هویت.» به نظر لاکلا و موفه، خصومت هرچند مانع ایجاد کامل هویت می‌شود و لذا آن را امکانی و تصادفی می‌سازد، اما از سوی دیگر نیروی متخاصم، بخشی از شرایط وجودی هویت است (حسینی‌زاده، ۱۹۱).

1. field of discursivity.  
2. Contingency.  
3. Antagonism.

۹. زنجیره هم‌ارزی و تفاوت<sup>۱</sup>: نشانه‌ها و دال‌ها وقتی در گفتمان خاص قرار گرفتند، در یک «زنجیره هم‌ارزی» با دیگر دال‌ها قرار گرفته و از معنا پر می‌شوند. زنجیره هم‌ارزی دو کارکرد مهم دارد: اول این‌که نشانه‌ها را به‌صورت همگن، هم‌خانواده و دارای معنای مرتبط به هم نشان می‌دهد؛ دوم این‌که آنان را در برابر دشمن بیرونی در صف واحد قرار می‌دهد (حسینی‌زاده، ۱۹۱).

۱۰. هویت<sup>۲</sup>: در نظریه لاکلا و موفه، «هویت» به هیچ عنوان ثابت، دائمی و از پیش تعیین شده نیست. هویت‌ها از طریق گفتمان‌ها ایجاد می‌شوند و شکل‌گیری گفتمان مقدم بر شکل‌گیری هویت‌هاست (تاجیک، ۱۳۸۳: ۵۰)؛ بنابراین، هویت‌ها گفتمانی‌اند و به عبارت بهتر، هویت‌ها موقعیت‌هایی هستند که در درون گفتمان‌ها به فرد یا گروه اعطا می‌شوند. هویت گفتمانی از طریق زنجیره هم‌ارزی که در آن نشانه‌های مختلف در تقابل با زنجیره‌های دیگر با هم مرتبط شده‌اند، ایجاد می‌شود (حسینی‌زاده، ۱۹۲).

۱۱. هژمونی<sup>۳</sup>: هژمونی نیز از مفاهیم اساسی در اندیشه لاکلا و موفه است. آنان این مفهوم را از گرامشی اخذ کرده، در کتاب خودشان در مورد آن مفصل بحث می‌کنند. وقتی نشانه‌ای در درون گفتمان خاصی مفصل‌بندی می‌شود، به معنا و مدلول مورد نظر نزدیک می‌شود. «هژمونیک‌شدن یک گفتمان به معنای موفقیت آن در تثبیت معانی مورد نظر خود است.» (همان، ۱۹۴).

## ۲. گفتمان طالبان

### ۲-۱. طالبان از ظهور تا سقوط

در سال ۱۳۷۶ (۱۲ و ۱۳ اکتبر ۱۹۹۴م)، وقتی گروه‌های مختلف مجاهدین به شدت بر سر تقسیم قدرت در حال نزاع بودند، ناگهان خبرگزاری‌های مهم جهان از ظهور گروه جدیدی به نام «طلبه‌ها» یا «طالبان» در ولایت قندهار، واقع در جنوب غربی افغانستان و در نزدیکی مرز ایالت بلوچستان پاکستان، خبر دادند.

«در بهار ۱۹۹۴م، ساکنان محله «سینگ‌سار» برای شکایت از یک قوماندان نزد ملا عمر آمدند. آن‌ها اظهار داشتند که یکی از قوماندانان، دو دختر جوان را ربوده، سرهای‌شان را تراشیده و پس از بردن در یک پایگاه نظامی، مورد تجاوز قرار داده‌اند. ملا عمر با جمع‌آوری ۳۰ طالب که تنها ۱۶ میل اسلحه داشتند، به پایگاه قوماندان مذکور حمله نموده و پس از آزاد کردن دختران، فرمانده جنایت‌کار را از لوله تانک حلق‌آویز کردند.» (رشید، ۱۳۷۷: ۵۱).

1. Chain of equivalence and differences.  
2. Identity.  
3. Hegemony.

همزمان با این حوادث قندهار، در پاکستان حزب جمعیت العلماء که به تندروی اسلامی شهرت دارد، با حزب مردم به رهبری بی نظیر بوتو، در ائتلافی قدرت را به دست گرفتند. مولانا فضل الرحمان، رهبر جماعت العلماء، ریاست کمیته دائمی مجلس ملی پاکستان را در اختیار گرفت (رشید، ۱۳۷۷: ۱۱۵). نصرالله بابر که یک پشتون دُرانی بود، وزارت کشور را در دست گرفت و ISI بعد از سالها کمک به حکمتیار، از عدم توفیق او بر دستیابی به رهبری افغانستان، کم کم از او قطع امید می کرد. در چنین شرایطی، پاکستان با مسدود بودن شاهراه سالنگ که جنوب افغانستان را به شمال و آسیای میانه وصل می کرد، در صدد برآمد تا راه جدیدی برای دستیابی به بازارهای آسیای میانه پیدا کند. آنان راه قندهار-هرات-ترکمنستان را به طور آزمایشی انتخاب کردند و کاروانی مرکب از ۳۰ کامیون از مرز «چمن»، واقع در سیستان و بلوچستان، وارد خاک افغانستان شد. این کاروان به دست «امیر لالی»، یکی از فرماندهان حکمتیار، توقیف شد (همان، ۲۱). رهایی این کاروان پاکستانی نیز نیازمند عملیات ملاعمر بود؛ آنان طی عملیاتی، کاروان پاکستانی را نجات دادند و در اولین عملیات جدی، شهرک مرزی «اسپین بلدک» را تصرف کردند و مقداری مهمات نظامی به دست آوردند.

طالبان پس از تصرف شهر مرزی اسپین بلدک، در مدت کم تر از ۲۴ ساعت، شهر قندهار را نیز تصرف کردند (رشید، ۱۳۷۹: ۶۰). وقتی قندهار به دست این طلاب و رهبران آن سقوط کرد، مجاهدین درگیر در کابل بازهم قضیه را چندان جدی تلقی نکردند. آنان، به خصوص جبهه ربانی-مسعود، تلاش کردند تا از طالبان برای تضعیف رقیب (حکمتیار) استفاده کنند؛ لذا اولین ملاقات سران طالبان (ملا ربانی) با دولت ربانی صورت گرفت و دولت ربانی برای طالبان، کمک ماهانه‌ای از خزانه دولت در نظر گرفت (همان، ۵۲). بعد از سقوط قندهار، طالبان دو ولایت شمالی قندهار (ارزگان و زابل) را بدون شلیک حتی یک گلوله تصرف کردند. همزمان، طالبان به سوی ولایت جنوبی هلمند (هیرمند) پیش روی کردند. هلمند که بیش از ۵۰ درصد خشخاش افغانستان را تولید می کرد، تحت کنترل غفار آخوندزاده و قبیله اش بود.

طالبان با فتح ولایت هلمند، اینک به دروازه امپراطوری اسماعیل خان رسیده بود. «دل آرام» در ۱۱۵ کیلومتری هرات، حکم دروازه سه ولایت تحت کنترل اسماعیل خان را داشت که به دست طالبان افتاد. آنان همزمان با پیش روی به سوی غرب و هرات، پیش روی به سوی شرق و کابل را نیز ادامه دادند. در این مسیر، اولین ولایت میان قندهار و کابل، غزنی (غزنین) بود. این ولایت به دست قاری بابا و هم چنین فرماندهان حکمتیار اداره می شد. طالبان با توافق با قاری بابا و بیرون راندن طرفداران حکمتیار، ولایت غزنی را تصرف کردند که نقطه عطفی در روند پیروزی آنان محسوب می شد. حکومت ربانی از سقوط غزنی به دست طالبان و تضعیف حکمتیار به شدت خوشحال شد و رادیو کابل اعلام کرد



که غزنی با حمایت نیروهای دولتی، به دست طالبان افتاد (دیویز، ۱۳۷۷: ۸۰). بعد از آن، طالبان در یک نبرد سنگین در تاریخ ۹ و ۱۰ فوریه (فبروری) ولایت وردک و مرکز آن، میدان شهر، را تصرف کردند. طالبان، بلافاصله به سوی ولایت لوگر که در جنوب غربی و ۳۵ کیلومتری کابل قرار دارد، حرکت کردند. آنان نیروهای حکمتیار را که به شدت از سوی دولت ربانی نیز تحت فشار بودند، از چهارآسیاب به «سروبی» در ولایت ننگرهار، جنوب کابل، فراری داده ولایت لوگر را تصرف کردند.

در اواخر زمستان و بهار ۱۹۹۵م، حمله شدید مسعود به مواضع حزب وحدت، مزاری را هرچه بیش تر به سوی اتحاد با طالبان کشاند. این اتحاد به چند دلیل موجه صورت گرفت: اول این که «در ۶ مارس، مسعود حمله همه جانبه را علیه وحدت آغاز کرد... این حمله دو روز به طول انجامید و صدها کشته و زخمی به جای گذاشت.» (همان: ۸۷). دوم این که «طالبان ضمن پیش روی خود در ارزگان و غزنی، رفتار آشتی جویانه‌ای با شیعیان داشتند تا حدی که مجاهدین شیعه را خلع سلاح نمی کردند؛ در حالی که سنی‌ها را خلع سلاح می کردند.» (همان: ۸۶). طالبان بعد از اتحاد با مزاری، برخلاف پیمان‌های خود، مزاری و چند تن از نزدیک ترین یارانش را دست گیر و به شهادت رساند. بعد از شهادت مزاری و عقب نشینی حکمتیار به جنوب و دوستم به شمال، کابل اولین بار بعد از سقوط حکومت کمونیستی، به دست مسعود افتاد و طالبان برای مدتی از پیش روی به کابل باز ایستادند.

در همان زمان که نیروهای طالبان در اطراف کابل متوقف شده بودند، پیش روی آنان به سوی غرب و جبهه متحد خودمختار دولت ربانی، یعنی اسماعیل خان، ادامه یافت. در تابستان ۱۹۹۵، در یک آرامش قبل از طوفان، طالبان سربازگیری از مدارس پاکستان را وسعت بخشیدند؛ طوری که نیروهای مسلح آن به ۲۵,۰۰۰ نفر رسید. جنگ سختی میان طالبان در منطقه دل آرام و سپس فرودگاه «شیندند» در گرفت که اسماعیل خان به هرات و در نهایت در روز سه شنبه، ۵ سپتامبر، با چند تن از فرماندهان ارشد خود بدون این که به نیروهایش خبر دهد، هرات را به مقصد مرز ایران ترک کردند.

طالبان بعد از تصرف هرات، بدون درنگ، حمله به کابل و ولایات شرقی را آغاز کردند. در ماه آگوست، نیروهای طالبان ولایت پکتیا در غرب جلال آباد را از دست نیروهای حکمتیار خارج کرد. آنان بلافاصله پیش روی به سوی ولایت ننگرهار و مرکز آن، یعنی جلال آباد، را ادامه دادند و در ۱۱ سپتامبر، ملا بورجان شهر جلال آباد را تصرف کرد. آنان بعد از آن، دو ولایت لغمان و کنر را که در شمال ننگرهار قرار دارند، تصرف کردند. هدف بعدی، پایگاه مهم حکمتیار، یعنی سروبی در ۷۵ کیلومتری شرق کابل و در شاهراه کابل - جلال آباد بود. سروبی در ۲۴ سپتامبر به دست طالبان افتاد. با سقوط سروبی، پایگاه هوایی بگرام و شاهراه سالنگ که کابل را به ولایت‌های شمال از جمله مزارشریف وصل می کند، به خطر افتاد.

شامگاه ۲۶ سپتامبر، مسعود با تمامی نیروهایش شهر کابل را به سوی دره پنجشیر ترک کرد. ملا عمر برای اداره کابل، شورای شش نفره‌ای را به ریاست ملاربانی تعیین کرد: ملا امیرخان متقی، وزیر اطلاعات و کلتور (فرهنگ)؛ ملا محمدغوث، وزیر خارجه؛ ملا سید غیاث‌الدین آقا، وزیر تحصیلات عالی؛ ملا فاضل احمد و ملا عبدالرزاق، وزیر گمرکات. این شورا زیر نظر شورای عالی ۱۱ نفری قندهار کار می‌کردند. طبق معمول، مدارس دخترانه و حمام‌های زنانه بسته شدند و کارکنان زن از کار منع شدند. زنان باید با پوشش کامل (برقع) از خانه خارج می‌شدند و مردان باید موهای کوتاه و ریش‌های بلند، حداقل پانزده سانتی متر، می‌داشتند.

بعد از سقوط کابل، پایتخت ربانی از کابل به تخار منتقل شد. کریم خلیلی توسط شورای مرکزی حزب وحدت، به رهبری این حزب انتخاب شد. در بهار ۱۹۹۷، طالبان برای تسخیر مزارشریف و ولایات شمالی، حمله شدیدی را هم از مسیر بزرگراه سالنگ و هم از طریق «بامیان» آغاز کردند. به علت مقاومت نیروهای مسعود و خلیلی، طالبان از این مسیر موفق به نفوذ به سمت شمال نشدند و تلاش کردند از جبهه غربی، از طریق هرات و بادغیس، به سوی شمال حرکت کنند. طالبان ولایت‌های شمال غربی بادغیس، فاریاب و جوزجان را تصرف کردند و خود را به دروازه‌های بلخ رساندند. دوستم همراه با ۱۳۵ تن از فرماندهانش ابتدا به ازبکستان و سپس به ترکیه گریخت. طالبان در ۲۴ می ۱۹۹۷، با ۲۵۰۰ نفر به رهبری ملا عبدالرزاق وارد مزارشریف شدند. پاکستان، عربستان، و امارات، طالبان را به عنوان حکومت قانونی افغانستان به رسمیت شناختند. سران طالبان از جمله ملا محمدغوث، وزیر خارجه؛ ملا احسان‌الله، رئیس بانک مرکزی و دیگران وارد مزارشریف شدند.

بعد از سقوط مزارشریف، بامیان مقر حزب وحدت در محاصره کامل نیروهای طالبان درآمد. تحریم اقتصادی که سال پیش صورت گرفته بود، مردم را در قحطی کامل قرار داده بود؛ لذا مقاومت و ایستادگی هزاره‌های بامیان غیر ممکن به نظر می‌رسید. بامیان در ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۸ به دست طالبان افتاد. طالبان در بامیان کاری کردند که کسی در تاریخ چند هزار ساله افغانستان انجام نداده بود؛ آنان در یک اقدام عجیب، مجسمه‌های ۵۳ متری و ۳۸ متری بودا را که در دل کوه تراشیده شده بودند و بیش از دو هزار سال قدمت داشتند، منفجر کردند.

بعد از سقوط بامیان، طالبان حدود ۹۰ درصد خاک افغانستان را در اختیار داشت؛ اما این امر باعث شناسایی بین‌المللی طالبان به عنوان دولت قانونی افغانستان نشد. به جز امارات عربی، عربستان و پاکستان، هیچ کشوری طالبان را به رسمیت نشناخت. عرب‌های القاعده در یک طرح تروریستی، در میان دوربین عکاسی بمبی جاسازی کرده برای مصاحبه به مقر احمدشاه مسعود رفتند. هنگام مصاحبه بمب منفجر شد و تمام حاضرین کشته و شخص احمدشاه مسعود جراحات سنگینی برداشت که

بعد از چند ساعت به شهادت رسید. بعد از شهادت مزاری، مسعود که به‌عنوان سمبل مقاومت علیه شوروی بود، به دست طالبان و القاعده به شهادت رسید. در روز ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی در نیویورک منفجر شد. مظنون شماره یک این عملیات، القاعده و اسامه بن لادن بود. طالبان از تحویل بن لادن به آمریکا امتناع کردند و در تاریخ ۷ اکتبر ۲۰۰۱ یعنی ۲۶ روز پس از انفجار برج‌های دوقلو، آمریکا به افغانستان حمله کرد و طالبان بعد از حدود یک ماه مقاومت، از صحنه سیاسی افغانستان کنار رفتند.

## ۲-۲. طالبان از سقوط تا اکنون

از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تا کنون، طالبان مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته است. به طور مشخص می‌توان از ۴ مرحله مهم نام برد: مرحله اول جنگ شدید و سقوط طالبان. مرحله دوم قدرت‌گیری دوباره طالبان. مرحله سوم افزایش نیروهای خارجی و تلاش برای خلع سلاح و ادغام مجدد طالبان در جامعه، و آغاز گفت‌وگوهای صلح با طالبان. مرحله چهارم پایان مأموریت جنگی نیروهای خارجی. اینک این چهار مرحله را به اختصار مرور می‌کنیم.

مرحله اول سقوط: بعد از حملات ۱۱ سپتامبر، آمریکا از ملا عمر، رهبر طالبان، خواست که بن لادن، رهبر القاعده و مظنون اصلی حملات، را به آمریکا تحویل دهد. ملا عمر از این کار خودداری نمود. در تاریخ ۲۶ سپتامبر، مأمورین سیا (CIA) وارد افغانستان شدند و با نیروهای اتحاد شمال برنامه‌ریزی حملات علیه طالبان را آغاز کردند. در تاریخ ۷ اکتبر ۲۰۰۱، نیروهای آمریکایی حملات هوایی را علیه مواضع طالبان آغاز و نیروهای اتحاد شمال از زمین به پیشروی ادامه دادند. در تاریخ ۱۳ نوامبر، تقریباً کمی بیش از یک ماه، کابل، پایتخت افغانستان، به دست نیروهای شمال افتاد. در تاریخ ۶ دسامبر، قندهار، مرکز اصلی طالبان، به دست نیروهای متحد پشتون به رهبری حامد کرزی و گل‌آغا شیرزوی سقوط و طالبان عملاً از صحنه قدرت کنار زده شده و به چند ولایت جنوبی محدود شدند. ملا عمر و بن لادن در غارهای تورابورا و مناطق قبایلی مرز پاکستان و افغانستان پنهان شدند. در ماه مارس ۲۰۰۲، عملیات مهم به نام آنکوندا<sup>۱</sup> یا مار افعی بزرگ آغاز شد که در آن، علاوه بر نیروهای آمریکا و انگلیس، نیروهایی از استرالیا، کانادا، دانمارک، فرانسه، آلمان و نروژ نیز شرکت داشتند.

مرحله دوم تجدید قوا: این مرحله بین سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۹ را دربرمی‌گیرد. در این مرحله

1. Central Intelligence Agency.  
2. Anaconda.

نهادهای قانونی مثل قانون اساسی، انتخابات ریاست جمهوری و پارلمان و تشکیل اردو و پلیس ملی به وجود آمد. حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، باعث شد که افغانستان از مرکز توجهات کنار رفته و نیروهای آمریکا برای مقابله با طالبان به شدت کاهش یابند. در این مرحله، طالبان هم به تجدید قوای نظامی پرداخته و هم با توجه به ضعف و فساد در حکومت تازه تأسیس و تلفات افراد غیر نظامی در حملات خارجی‌ها، گفتمان خود را مجدداً بازسازی نمودند. تا سال ۲۰۰۵ طالبان مشغول جنگ میدانی بودند؛ اما از این تاریخ به بعد، با الگو گرفتن از عراق، به حملات انتحاری رو آوردند که تلفات نیروهای خارجی را به شدت افزایش داد. طالبان بین ژانویه ۲۰۰۵ تا آگوست ۲۰۰۶، حدود ۶۴ حمله انتحاری انجام دادند. در نوامبر ۲۰۰۷، هیأت پارلمانی در بغلان مورد هدف حمله انتحاری قرار گرفت و حدود ۷۰ نفر از جمله مصطفی کاظمی به شهادت رسیدند. کم‌تر از یک سال دیگر، سفارت هند در کابل مورد حمله قرار گرفت و بیش از ۵۰ تن کشته شدند. در کنار این حملات نظامی، بالا گرفتن احساسات ضد غربی در میان مردم، بازسازی ناکافی، افزایش رفتار غیر انسانی آمریکا در زندان گوانتانامو، فساد گسترده در دستگاه‌های حکومتی و افزایش تلفات غیر نظامیان، به تقویت گفتمان طالبان منجر شد. طالبان البته تلفاتی را نیز متحمل شدند؛ از جمله ملا عبیدالله، فرد شماره ۳ طالبان، در اوایل ۲۰۰۷ در پاکستان دستگیر و چند ماه بعد، ملا دادالله، فرمانده ارشد نظامی طالبان، توسط آمریکا کشته شد.

مرحله سوم تلاش برای ادغام: در سال ۲۰۰۹، باراک اوباما، رئیس جمهور وقت آمریکا، وعده تغییر استراتژی در جنگ افغانستان را داد. بر اساس استراتژی جدید، به جای مقابله و از بین بردن طالبان باید تلاش می‌شد که مردم از حملات طالبان محافظت شده و تلاش شود طالبان دست از شورش برداشته و به جامعه ادغام شوند. برای اجرای این استراتژی، حضور بیش‌تر نیروهای آمریکا در افغانستان لازم بود. اوباما در ۱۷ فوریه ۲۰۰۹، از ارسال ۱۷۰۰۰ نیروی دیگر در کنار ۳۶۰۰۰ نیروی قبلی آمریکایی و ۳۲ هزار نیروی ایساف خبر داد. سه ماه بعد، اوباما جنرال دیوید مک‌رنان، فرمانده نیروهای آمریکایی، را برکنار و جنرال استانی مک‌کرسنال<sup>۱</sup> برای جایگزین او کرد. یک سال بعد و در بهار ۲۰۱۰، اوباما در یک تصمیم غیر منتظره، فرمان ارسال ۳۰،۰۰۰ نیروی دیگر آمریکایی را صادر کرد. حملات نیروهای خارجی در داخل افغانستان و حتی در مناطق قبایلی پاکستان افزایش یافت. در فوریه ۲۰۱۰، پاکستان ملا غنی برادر، دومین مقام بلندپایه طالبان، را دستگیر کرد. افزایش نیروهای خارجی باعث حملات بیش‌تر طرفین و افزایش آمار تلفات غیر نظامیان و نیروهای خارجی شد. این مسئله باعث شد که

1. David McKiernan.  
2. Stanly McChrystal.

دولت مردان در کشورهای غربی تحت فشار افکار عمومی در داخل کشورهای خود قرار گرفته و کرزی، رئیس جمهور وقت افغانستان، نیز صدای اعتراض خود را بلند کرد که هر دو به نفع طالبان تمام شد. در ماه ژوئن ۲۰۱۰، جرگه مشورتی صلح برگزار و اولین شورای عالی صلح به رهبری برهان‌الدین ربانی تشکیل شد؛ اما طالبان آن را رد کردند. در همین زمان، سایت ویکی‌لیکس اسنادی را منتشر کرد که اداره باراک اوباما بیش‌تر تحت فشار افکار عمومی قرار گرفت. در این اسناد از آمار بالای تلفات، کشتن زندانیان توسط نیروهای آمریکایی، دستیابی طالبان به سلاح‌های پیشرفته، همکاری آی اس آی با طالبان علی‌رغم دریافت کمک از آمریکا برای مبارزه با تروریست‌ها، پرده‌برداری شده بود. در دوم می ۲۰۱۱، بن لادن توسط نیروهای ویژه آمریکایی در خاک پاکستان به قتل رسید که ادعای ویکی‌لیکس را اثبات می‌کرد. یک ماه بعد، دونالد رامسفلد، وزیر دفاع آمریکا، مأموریت افغانستان را پایان یافته اعلام کرد و اولین بار از مذاکره بین حکومت و طالبان خبر داد. در ۲۲ ژوئن، باراک اوباما از جدول زمانی برای خروج نیروی جنگی آمریکا تا پایان سال ۲۰۱۴ خبر داد. آمریکا و افغانستان در یک توافق دوجانبه روی حضور حدود ۱۳۰۰۰ نیروهای آمریکایی به منظور تربیت نیروهای امنیتی افغانستان توافق کردند. حامد کرزی این توافق را منوط به تصمیم مجلس بزرگان (لویه جرگه) نمود. وقتی مجلس آن را تصویب کرد، کرزی از امضای آن خودداری نمود تا این که اشرف غنی در ۲۸ دسامبر ۲۰۱۴ این توافق دوجانبه را امضا کرد (Griff Witte, 2010).

مرحله چهارم پایان مأموریت جنگی نیروهای خارجی و ادامه گفت‌وگوی صلح: این دوره که ریاست دونالد ترامپ در آمریکا و حکومت وحدت ملی به ریاست جمهوری اشرف غنی و ریاست اجرایی عبدالله عبدالله را در برمی‌گیرد، دوره پرفراز و نشیب است که در نهایت منجر به تقویت گفتمانی طالبان و حضور چشم‌گیر این گروه در مناطق بیش‌تر کشور شده است. طالبان در ژوئیه ۲۰۱۵، رسماً اعلام کردند که ملا عمر، رهبرشان، چند سال قبل فوت کرده و ملا منصور را به عنوان رهبر اعلام کردند. ملا منصور در مه ۲۰۱۶ به وسیله پهباد آمریکایی در خاک پاکستان کشته شد؛ اما این، باعث تضعیف طالبان نشد؛ بلکه حتی فاتحه ملا عمر در وزیر اکبرخان کابل برگزار شد که نشان‌دهنده حضور و تفوق گفتمانی طالبان بود.

اختلاف و عدم هماهنگی در رأس حکومت وحدت ملی، نیروهای امنیتی افغانستان را کاملاً در حالت ضعف قرار داده و طالبان در برهه‌ای از زمان، برای اولین بار به شهرهای مهمی چون قندز، غزنی و ولسوالی‌های زیادی مسلط شدند. بر اساس گزارش ۲۹۵ صفحه‌ای سیگار<sup>۱</sup> در بهار ۲۰۱۹، حکومت فقط بر ۵۶ درصد خاک افغانستان کنترل مستقیم داشته است (SIGAR, 2019).

1. Special Inspector General for Afghanistan Reconstruction.

ترامپ، سیاست‌مدار دمدمی مزاج آمریکا، مسئله مذاکره یا مقابله با طالبان را پیچیده‌تر کرده است. او در هنگام کارزار انتخاباتی وعده داده بود که نیروهای آمریکایی را از افغانستان بیرون خواهد کرد؛ اما در ماه آگوست ۲۰۱۷، استراتژی جدیدی را برای جنوب آسیا اعلام کرد که بر اساس آن، خواهان افزایش نیروهای آمریکایی برای مقابله با طالبان شده و رسماً اعلام کرد که آمریکا دیگر به دنبال دولت-ملت‌سازی در افغانستان نیست. در ۵ سپتامبر ۲۰۱۹ (۱۳۷۹/۶/۱۴)، زلمی خلیلزاد، سفیر پیشین آمریکا در افغانستان، را به‌عنوان مشاور ویژه صلح افغانستان در وزارت خارجه تعیین کرد. در این دوره، نشست‌های مختلفی میان طالبان و نماینده آمریکا و همچنین نمایندگان احزاب در کشورهای مختلف برگزار شده است. قرار بود در اول سپتامبر ۲۰۱۹ جلسه سری میان رهبران آمریکا و طالبان در کمپ دیوید مصر برگزار شود که ترامپ در اقدام عجیب در یک پیام تویتری این جلسه را لغو و دستور حملات بیشتر به مواضع طالبان را صادر کرد. بعد از مدتی دوباره زلمی خلیلزاد وارد کابل شده و گفت‌وگوها در پاکستان و قطر از سر گرفته شد. نکته جالب این‌که در طول این دوره، طالبان حاضر به گفت‌وگوی مستقیم با حکومت افغانستان نشده و همواره آن را حکومت نامشروع و دست‌نشانده تلقی کرده است. در طرف مقابل، حکومت افغانستان، به‌خصوص اشرف غنی، از مذاکرات صلح شکایت داشته و آن را به نفع کشور نمی‌داند.

## ۲-۳. دال‌های مفصل‌بندی شده در گفتمان طالبان

گفتمان طالبان دارای دال مرکزی «شریعت» و هشت دال دیگر است که در کنار دال شریعت مفصل‌بندی شده‌اند. دال‌های گفتمان طالبان به ترتیب چنین هستند:

### ۲-۳-۱. شریعت

اجرای شریعت غرای محمدی، مهم‌ترین شعار طالبان بود که تمامی اقدامات آن‌ها بر اساس آن، توجیه می‌شد. ملاحمر از همان زمانی که در محله «سینگ‌سار» قندهار قوماندان خلاف‌کار را به دار آویخت، تا زمانی که در هرات، تمامی مدارس دخترانه را بست و زنان را از کار در بیرون از خانه منع کرد و تا زمانی که در کابل داکتر نجیب‌الله را به دار آویخت و مزاری را به شهادت رساند و تا آن وقتی که در مزار شریف مردم کوچه و بازار را به رگبار بست و دیپلمات‌های ایرانی را برخلاف عرف بین‌المللی به قتل رسانید، تمام اقدامات خود را اجرای شریعت و مبارزه در راه خدا قلمداد می‌کرد.

منظور طالبان از شریعت چیست؟ طالبان چه برداشتی از شریعت دارند؟ آیا قرائت آنان از اسلام

مخصوص به خودشان است یا می‌توان نظایر آن را در جهان اسلام یافت؟ پاسخ به این سؤالات، مسائل بسیاری را که در مورد طالبان وجود دارد، حل خواهد کرد؛ چه این که تمام اقدامات آنان با دل «شریعت» توجیه می‌شده است.

رهبر طالبان و امیرالمؤمنین، در زمان ظهور طالبان (۱۹۹۴) ۳۶ ساله بود. او فقط درس‌های ابتدایی و مقدماتی را خوانده و تا زمان رهبری، ملای ده بوده است. سواد اسلامی او در حد بسیار ابتدایی بوده و در هیچ مرکز مهم اسلامی تحصیل نکرده است (رشید، ۱۳۷۹: ۴۹). دیگر سران طالبان نیز وضعیت مشابهی دارند. ملا محمد ربانی، ملا محمدحسن، ملا محمدغوث، ملا عبدالرزاق، ملا غیاث‌الدین، ملا خیرالله خیرخواه، احسان‌الله احسان و... همگی مانند ملاعمر در مدارس قندهار یا پاکستان تحصیلات مقدماتی علوم دینی داشته و بالاترین افتخار علمی آنان، تحصیل در مدرسه حقایقه، مربوط به جماعت اسلامی پاکستان، است (همان: ۳۳۹)؛ اما طالبان از چه جریان‌های فکری در جهان اسلام متأثر بوده‌اند؟ چند احتمال وجود دارد: (۱) مدرسه دیوبند هند و جماعت‌العلمای پاکستان؛ (۲) جنبش وهابیت عربستان؛ (۳) جنبش اخوان‌المسلمین مصر.

#### الف: مدرسه دیوبند هند و جماعت‌العلماء

از زمان سلطه بریتانیا بر هند، مردم این دیار، اعم از هندو، مسلمان و سیک، در صدد مبارزه و رهایی از سلطه بریتانیا بوده‌اند. در میان جنبش‌های اسلامی، جنبش شاه‌ولی‌الله دهلوی (۱۷۰۳-۱۷۶۲) معروف است. دهلوی بیش‌تر در صدد اتحاد مسلمانان، بازگشت به سنت سلف و ضدیت با مذهب شیعه بود (موتقی، ۱۳۸۰: ۱۹۱)؛ اما فرزندش، شاه‌عبدالعزیز (۱۷۴۶-۱۸۲۴) و نوه‌اش شاه‌اسماعیل (۱۷۸۱-۱۸۳۱)، بیش‌تر جنبه ضد انگلیسی به جنبش دادند. بعدها و با تأثیر از آن‌ها، سید احمد بارلوی (۱۸۳۱-۱۷۸۶) در میان مسلمانان نقش عمده‌ای بازی کرد که از شمال شرق شبه‌قاره برخاسته بود. او شریعت را به جای آداب و رسوم قبیله‌ای گذاشته و عنوان «جماعت» را برای تشکیلاتش انتخاب کرد. بازماندگان این جنبش در شورش بزرگ سال ۱۸۵۷ علیه بریتانیا شرکت کردند.

کار ابتکاری جنبش بریلوی، ایجاد مدرسه علوم اسلامی در دیوبند، نزدیک دهلی، در سال ۱۸۶۷ بود. بنا بود در این مدرسه مسلمانان با علوم اسلامی، به سبک جدید، آشنا شده و در برابر سلطه انگلیس مسلح به سلاح علم نیز باشند. از سال ۱۹۴۷ به بعد، بسیاری از علمای افغانستان از این مدارس بیرون آمدند. هم‌چنین، از دهه ۱۹۵۰ به بعد، احزاب اسلامی، از جمله جماعت اسلامی، سپس جماعت علمای اسلامی، به کمک وهابی‌های عربستان، مدارس زیادی در این منطقه ایجاد کردند (مارسدن، ۱۳۷۹: ۱۲۰). اکثر قریب به اتفاق نیروهای طالبان کسانی بودند که در اردوگاه‌های مهاجرین زندگی

می‌کردند و در این مدارس درس خوانده بودند. پس می‌توان گفت: شریعت مورد نظر طالبان متأثر از مدارس شبه‌قاره هند بوده که ریشه در مدرسه دیوبند هند دارد.

آموزه‌های زیر را می‌توان اساس مکتب دیوبند هند و مدارس پاکستانی فعلی ملهم از آن، دانست:

۱. جلوگیری از انحطاط داخلی، دوری از اختلاف و بازگشت به وحدت؛
۲. مبارزه با تهدید و تجاوز خارجی؛
۳. بازگشت به سنت سلف صالح؛
۴. احیای خلافت جهانی به سبک صدر اسلام؛
۵. مبارزه با شرک و هر نوع توسلی به غیر خدا؛
۶. ضدیت با تشیع به عنوان مکتبی انحرافی.

این ویژگی‌ها در برداشت طالبان از شریعت نیز وجود دارد؛ آنان، مهم‌ترین اهداف خود را اعاده صلح و خلع سلاح عمومی (انحطاط داخلی)، دفاع از وحدت و ماهیت اسلامی کشور اعلام کردند (رشید، ۴۷).

### ب. جنبش وهابیت

گسترش فوق‌العاده مدارس در شمال پاکستان، خصوصاً در اردوگاه‌های پناهندگان، حمایت مالی و تسلیحاتی عربستان سعودی از طالبان و به رسمیت شناختن آن به عنوان دولت قانونی، شباهت بسیاری از نهادها و رفتار طالبان به عربستان، مانند پلیس مذهبی (امر به معروف) قطع دست سارقین، سخت‌گیری در مورد زنان و... موجب شده که عده‌ای شریعت مورد نظر طالبان را متأثر از وهابیت قلمداد کنند (احدی، ۱۳۷۷؛ رشید، ۳۱۹-۳۰۵).

### ج. پشتون‌والی

در کنار آموزه‌های مرسوم در مدارس دینی، سنت قبیله‌ای پشتون (پشتون‌والی) و وضعیت اجتماعی، اقتصادی و روانی پیکارجویان طالبان نیز در برداشت آنان از شریعت، بی‌تأثیر نبوده است.

به گفته الیویه روا، «پشتون‌والی، هم یک ایدئولوژی است، هم حقوق عرفی و هم قانونی که دارای ضمانت اجرا است (روا، به نقل از عصمت‌اللهی، ۱۳۷۸: ۱۵). تعیین نرخ (قانون‌گذاری) بر عهده جرگه سران قبایل است؛ اما اجرای آن و قضاوت در مورد متخلفین، بر عهده سران هر قبیله است. پشتون‌والی ممکن است در بسیاری از موارد، با قانون شرع تضاد داشته باشد که در این صورت، اولویت با پشتون‌والی است. خون‌خواهی، عدم تعلق حق ارث به زنان، اثبات زنا با شایعه و نه چهار شاهد، از این



گونه موارد است (مارسدن، ۱۲۸؛ عصمت‌اللهی، ۱۸-۱۵).

## ۲-۳-۲. امنیت

دال امنیت، نقش بسیار اساسی در گفتمان طالبان دارد. مفصل‌بندی این دال در گفتمان طالبان باعث شد که گفتمان آن‌ها در بسیاری از مناطق افغانستان، مقبولیت یافته و به صورت هژمون درآید. بعد از شکست حکومت کمونیستی نجیب‌الله و استقرار مجاهدین در کابل و شروع درگیری‌های داخلی، ناامنی در تمام افغانستان حاکم شد. علاوه بر جنگ و احتمال این‌که هر آن ممکن است موشکی بر خانه‌ای فرود آید یا گلوله‌ای به کسی اصابت کند یا مینی زیر پای کسی منفجر شود، در مسیر راه‌ها و جاده‌های بیرون شهری هیچ‌کس امنیت نداشت. احمد رشید می‌نویسد: «من در سال ۱۹۹۳ هنگام مسافرت در طول جاده‌ای کوتاه ۲۱۰ کیلومتری کویته تا قندهار، حداقل بیست بار به وسیله گروه‌های مختلف که از مسافرین باج می‌گرفتند، متوقف شدم.» (۴۶).

وضعیت در درون شهرها با وضعیت میان راه‌ها چندان تفاوتی نداشت. مجاهدین وقتی گویندگان زیاروی تلویزیون را مشاهده می‌کردند، «کلاشینکوف به دست، دم در استودیوی تلویزیون، سر راه آن‌ها را می‌گرفتند و می‌گفتند: امشب تو مال من هستی.» (دوپری، ۱۳۷۷: ۲۰۵).

این ناامنی‌ها باعث شد که وقتی طالبان از قندهار سر برآوردند و شعار ایجاد امنیت سر دادند، مردم آنان را فرشته نجات خود پنداشتند. مردم در هنگام نماز، مغازه‌های‌شان را با در باز رها می‌کردند و به مسجد می‌رفتند. در مسیر راه‌ها، مسافران با خیال راحت مسافرت می‌کردند و تجار کالاهای‌شان را بدون مزاحمت حمل و نقل می‌کردند. واديو، صدای شریعت (رادیو کابل) در ۵ نوامبر ۱۹۹۶ چنین اعلام کرد:

«طالبان از میان توده‌های مردم برخاسته‌اند، مبارزه خود را برای رهانیدن هم‌وطنان خود از رنج و سختی، برای تضمین صلح و امنیت کامل در سراسر کشور از طریق جمع‌آوری اسلحه، از بین بردن ملوک‌الطوایفی در گوشه و کنار کشور و ایجاد یک حکومت اسلامی نیرومند در افغانستان آغاز کرد (مارسدن، ۲۰۰۳: ۹۶).

## ۲-۳-۳. حکومت خدا

یکی از دال‌های موجود در گفتمان طالبان، «حکومت خدا» می‌باشد. این شعار طالبان معروف است که «ما حکومت خدا را در زمین خدا پیاده می‌کنیم.» این دال نیز در ارتباط مستقیم با دال مرکزی شریعت معنا پیدا می‌کند. عده‌ای معتقدند که طالبان از اسلام به‌عنوان ایدئولوژی سیاسی آن‌طور که در

ایران وجود دارد، استفاده نکرده‌اند؛ بلکه آنان در صدد بودند جامعه افغانستان را به وضعیتی برگردانند که قبل از اصلاحات امان‌الله اداره می‌شد. این که حکومت به طور سنتی در دست پشتون‌ها باشد، مردم آداب و رسوم دینی را که آمیخته با سنت قبایل پشتون (پشتون‌والی) است، به جا آورند؛ از غرب‌گرایی و بی‌بندوباری اخلاقی جلوگیری شود و... (مارسدن، ۱۲۷). دادن عنوان «امیرالمؤمنین» به بالاترین مقام جنبش، رد پادشاهی سنتی در افغانستان است. وقتی از ملاعمر از نوع نظام طالبان و تفاوت آن با کشورهای اسلامی همسایه پرسیدند، در جواب گفت: «ما به دولت‌های دیگر نگاه نمی‌کنیم. ما اطلاعات کافی درباره نظام‌های آن دولت‌ها نداریم.» (همان، ۱۰۲).

حکومت خدا از دیدگاه طالبان یعنی این که امارتی وجود داشته باشد و امیرالمؤمنین حکومت کرده، احکام و حدود اسلامی اجرا شود. از نظر آنان، حکومت پیامبر (ص) و خلفای راشدین در صدر اسلام همین‌گونه بوده است. سلسله‌مراتب طالبان به این صورت بود که در رأس، شخص امیرالمؤمنین قرار داشت که حرف اول و آخر را می‌زد. بعد از او، شورای یازده نفری قندهار بود که بالاترین اختیارات و مسئولیت‌ها را داشت. آنان در مسائل مهم طرف مشورت ملاعمر بوده و تمامی شوراها و مقامات اداری در برابر آنان پاسخ‌گو بودند. در رده بعد، شورای وزیران کابل به ریاست ملا ربانی قرار داشت. در رده بعد، والی‌های ولایت‌ها بودند. تنها نهادی که زیر نظر شخص امیرالمؤمنین قرار داشت، نهاد امر به معروف بود. این اداره، اختیارات مافوق همه ادارات داشت و از آزادی عمل نامحدود برخوردار بود (احمد رشید، ۱۶۹).

## ۲-۳-۴. امر به معروف

یکی دیگر از دال‌های موجود در گفتمان طالبان، دال «امر به معروف» است. امر به معروف و نهی از منکر، یکی از آموزه‌های دین اسلام است که بر اساس آن، هر فرد مسلمان موظف است تا به هر نحوی که ممکن است، به گسترش امور خیر و جلوگیری از فساد اقدام کند. تمامی کشورهای که حکومتی با پسوند اسلامی دارند، برای امر به معروف و نهی از منکر دست به اقداماتی می‌زنند؛ اگرچه این امر در کشورها شدت و ضعف دارد. ایستادن زنان محجبه در کنار پلیس، مقابل درب‌های مترو در تهران و شرطه‌های چوب به دست در مدینه منوره، در راستای امر به معروف و نهی از منکر قابل توجیه است؛ اما امر به معروف طالبان شدیدترین و خشن‌ترین امر به معروفی است که تا حالا به وجود آمده است. در تمامی وزارت‌خانه‌ها و نهادهای تحت کنترل طالبان، نهاد امر به معروف پرکارترین، فعال‌ترین، گسترده‌ترین و خشن‌ترین نهاد بود. رئیس اداره امر به معروف و نهی از منکر مولوی قلم‌الدین بود. «هیكل و نام مولوی قلم‌الدین در شهر لرزه بر اندام هرکسی می‌افکند. انبوه فرامین و مقرراتی که او

تاکنون به‌عنوان رئیس پلیس مذهبی طالبان از دفترش صادر نموده است، شیوه زندگی توأم با تساهل و آزادانه مردم کابل را به طور چشم‌گیری تغییر داده و زنان را مجبور کرده است که کاملاً از انظار عمومی ناپدید شوند. ... مردم هزاران مأمور متعصب و جوان اداره را که با کابل، چماق و کلاشینکوف در سطح شهر مراقب عابرین هستند، پلیس مذهبی می‌نامند.» (احمد رشید، ۱۶۷).

## ۲-۳-۵. زنان

نگاه به زن در گفتمان طالبان، نگاه خاصی است. طالبان سخت‌گیرانه‌ترین مقررات را درباره زنان وضع کردند. مقررات آنان در مورد زنان، در مناطق جنوبی پشتون‌نشین چندان حساسیت‌برانگیز نبود؛ اما مشکل اساسی در مورد زنان مناطق غیر پشتون و از جمله شهرهای بزرگی چون کابل، هرات و مزار شریف بود. طالبان زن را یک متاع می‌دیدند. به همین دلیل، در بسیاری از موارد که از نظر طالبان زنان رفتار استاندارد نداشتند، شوهران و مردان وابسته به آنان را مجازات می‌کردند. ملاعمر خود سه زن داشت و هر سه در بی‌سوادی کامل به سر می‌برند (احمد رشید، ۴۹). در روستایی که ملاعمر پرورش یافته و بزرگ شده، حتی یک دختر تاکنون به مدرسه نرفته است (همان: ۱۷۴). ملاعمر، رهبر طالبان، اعلام کرد: «دستیابی زنان به تحصیل و آموزش در مراکز تحصیلی به معنای اعمال سیاست کفر و ترویج بی‌عفتی و فحشا در افغانستان است. طالبان هرگز به زنان اجازه تحصیل و اشتغال در سازمان‌های دولتی و غیر دولتی را نخواهد داد.» (عصمت‌اللهی، ۱۳۴). از ۳۳ فرمان که ریاست امر به معروف طالبان در سال ۱۹۹۶ در کابل صادر کرد، ۱۴ حکم مربوط به زنان بود؛ از ۱۹ حکم باقیمانده، دو حکم مخصوص مردان و ۱۷ حکم عام و مشترک بین مردان و زنان بود.

«طالبان پس از تسخیر کابل در مدت سه ماه، تا ۳۳ مدرسه را در این شهر بستند. در اثر این اقدام طالبان، ۱۰۳،۰۰۰ دختر و ۱۴۸،۰۰۰ پسر از تحصیل بازماندند و ۱۱،۲۰۰ معلم که ۷،۸۰۰ تن از آنان را زنان تشکیل می‌دادند، از تدریس محروم شدند. آنان دانشگاه کابل را تعطیل کردند و به این ترتیب، حدود ۱۰،۰۰۰ دانشجو که ۴۰۰۰ آنان دختر بودند، راهی خانه‌های خود شدند. در دسامبر ۱۹۹۸، یونیسف گزارش داد که سیستم آموزشی کشور در معرض فروپاشی کامل قرار دارد و از هر ۱۰ دختر، ۹ تن و از هر ۳ پسر، ۲ نفر از تحصیل محروم شده‌اند.» (همان: ۱۷۱).

در طول چندین سال جنگ، بسیاری از مردان کشته شده و زنان مسئولیت ۶ تا ۱۰ فرزند خانواده را عهده‌دار بودند که با مقررات سخت طالبان، همگی از کار منع شدند. «در کابل حدود ۴۰۰،۰۰۰ نفر مرکب از ۲۵۰،۰۰۰ خانوار به سرپرستی زنان بیوه که شوهران‌شان را در جنگ از دست داده‌اند و ۷،۰۰۰ خانوار که سرپرست‌های‌شان معلول شده‌اند» وجود دارد (همان: ۱۷۲). در این مورد کارمند عادی با

مقام بلندپایه‌ای چون خانم «اما بونینو»، کمیسیونر اتحادیه اروپا، فرقی نداشتند؛ چنان‌که او و ۱۹ خبرنگار همراهش نیز توقیف و زندانی شدند (احمد رشید، ۱۱۲).

بعد از رهبران بلندپایه، در سطح دوم، بسیاری از طالبان میانه‌رو، خصوصاً بعضی مسئولین کابل، بودند که با مشکلات روزمره ناشی از بیکاری زنان و سخت‌گیری بر آنان مواجه بودند. آنان هر روز باید پاسخ‌گوی ده‌ها خبرنگار می‌بودند که از برخورد بد طالبان با زنان پرسش می‌کردند. آنان مجبور بودند به توجیه این اقدامات بپردازند. اولین سخنگوی طالبان اعلام کرد: «زن گل سرخی است که با ملاحظت باید در خانه نگهداری شود.» یا این‌که «وظیفه زنان صرفاً نگهداری از فرزندان خود است.» (همان: ۱۴۸)؛ اما وقتی دیدند که این گل‌های سرخ نیاز به آب و غذا دارند و بسیاری از زنان نه تنها خود بلکه باید شکم ده نفر دیگر را هم سیر کنند، اعلام کردند که ما از اساس مخالف درس و کار زنان نیستیم؛ اما فعلاً شرایط آماده نیست (دوپری، ۲۱۰) و در مورد کار آنان در امور بهداشتی نیز از موضع اولیه خود تنزل کردند.

سطح سوم، طلاب و مجریان قوانین طالبان در سطح شهر بودند. آنان دیدگاه بسیار سخت‌گیرانه به زنان داشتند. آنان کسانی بودند که زنان در نظرشان چون شیطانی بودند که هر آن ممکن بود آنان را از خدا دور کند. پس از هیچ‌گونه توهین و اهانت و آزار و اذیت زنان ابایی نداشتند. سران طالبان برای این‌که مشروعیت‌شان را در میان این جوانان از دست ندهند، چه‌بسا آنان را تشویق به این کار هم می‌کردند (دوپری، ۲۰۶؛ احمد رشید، ۱۷۶).

## ۲-۳-۶. پشتونیزم

پشتونیزم یا پشتون‌گرایی به گرایشی اطلاق می‌شود که قایل به برتری خونی، قبیله‌ای و نژادی پشتون‌ها بر سایر اقوام افغانستان است. پشتونیزم بر این باور است که افغانستان سرزمین مخصوص پشتون‌ها است و دیگر اقوام در آن هیچ حقی ندارند و باید حکومت و تمامی مقدرات کشور در دست پشتون‌ها باشد. افغانستان ملکِ طلقِ پشتون است و به هر جا که بخواهند، زندگی می‌کنند؛ هر جا را که بخواهند مرتع و چراگاه قرار می‌دهند؛ و هر طور که بخواهند کشور را اداره می‌کنند (چنگیز پهلوان، ۱۳۷۷: ۳۰).

نسبت جمعیت پشتون‌های ساکن افغانستان نسبت به دیگر قومیت‌ها به صورت مختلف بیان شده است. این ارقام به ترتیب ۳۸ درصد، ۴۰ درصد، ۴۵ درصد، ۶۰ درصد و ۶۲ درصد کل جمعیت افغانستان بیان شده است (عصمت‌اللهی، ۱۰)؛ اما به نظر می‌رسد که رقم نزدیک به واقعیت همان ۳۸ درصد یا ۴۰ درصد می‌باشد. خصوصیت مهم پشتون‌ها این است که برخلاف سایر اقوام، زندگی



قبیله‌ای داشته و دارای شجره‌نامه هستند. دو قبیله معروف به نام‌های «درانی» و «غلجایی» در میان قوم پشتون وجود دارند؛ اما این‌که سابقه تاریخی این قوم چگونه است و آنان چگونه ساکن منطقه شمال غربی شبه‌قاره شده‌اند، میان مردم‌شناسان اختلاف است. سرپرسی کاکس، پشتون‌ها را مخلوطی از نژاد ایرانی و ترک می‌داند. الیویه روا منشأ قوم پشتون را شناخته‌نشده می‌داند (عصمت‌اللهی، ۱۴). برخی، قبیله «غلجایی» را همان خلجیان که دوره‌ای در هند فرمانروایی داشتند، می‌دانند که به مرور زمان فرهنگ و زبان قوم پشتون را پذیرفته‌اند. اما درانی‌ها ساکنین بومی افغانستان‌اند (فرهنگ، ۱۳۷۱: ج ۱، ۳۸). خود پشتون‌ها در مورد اصل و نسب خویش بیش‌تر به افسانه و اسطوره متوسل شده‌اند. آنان خود را شاخه‌ای از بنی‌اسرائیل می‌دانند. جد اعلای آنان شخصی به نام افغانه در زمان داوود نبی (ع) می‌زیسته است. در زمان پیامبر اسلام، جد آنان به نام قیس نزد پیامبر رفت و پیامبر به او لقب عبدالرشید داد (همان: ۳۶).

در متون تاریخی معتبر تا قرن شانزدهم میلادی هیچ نامی از پشتون‌ها برده نشده است و از این زمان به بعد، کلمه افغان و پشتون در کتابت راه یافته است (همان: ۳۷). اما قدر مسلم این‌که آنان از کوه‌های سلیمان و سرزمین‌های غرب رودخانه سند به محل فعلی کوچیده و بعد از آن در دوره‌های کوتاهی بر هند نیز مسلط شده‌اند (همان). به طور خلاصه این‌که قندهار مرکز پشتون‌ها، در زمان صفویه تحت حکومت ایران بوده و میرویس از قبیله غلجایی از سوی شاه ایران به‌عنوان کلانتر در آن‌جا منصوب شده بود. بعد از مرگ میرویس، فرزندش محمود، اعلام استقلال کرد و با ضعف و انحطاط صفوی به پایتخت آنان یورش برد. احمدشاه از قبیله درانی از افسران برجسته ارتش نادر بود که بعد از وفات نادر، در سال ۱۷۴۷ اعلام استقلال کرد و افغانستان فعلی را به وجود آورد. از آن تاریخ به بعد، تا کودتای داوود خان در سال ۱۹۷۳، پشتون‌های قبیله درانی همواره بر افغانستان حاکم بوده و شاه از میان آنان انتخاب می‌شده است. این حکومت ۲۵۰ ساله باعث نوعی حس برتری در میان پشتون‌ها شده است؛ هر وقت آنان احساس کرده‌اند که حاکمیت آنان از سوی دیگر اقوام به خطر افتاده است، تمامی قبایل پشتون - اعم از غلجایی و درانی - متحد شده و حاکمیت را به دست گرفته‌اند. در طول تاریخ، این حاکمیت دوبار به دست غیر پشتون افتاد: اول، در سال ۱۹۲۹ و حکومت «بچه سقاو» تاجیک بعد از اصلاحات امان‌الله خان و دوم، حکومت ربانی بعد از پیروزی مجاهدین. بچه سقاو بعد از هشت ماه توسط پشتون‌ها و ربانی بعد از ۴ سال توسط طالبان به زیر کشیده شدند.

پشتونیزم در اوایل از سوی طالبان به صورت رسمی اعلام نشده و فقط در بعضی شرایط مثل فتح دوباره مزار خود را نمایان ساخت؛ اما از عملکرد آنان می‌توان آن را استخراج کرد (رشید، ۱۲۶).

دال «پشتونیزم» و «برتری قوم پشتون» در گفتمان طالبان مفصل‌بندی شده و آنان در صدد سلطه

دوباره قوم پشتون در افغانستان بوده‌اند.

## ۲-۳-۷. زبان

افغانستان جامعه‌ای است که در آن، شکاف‌های اجتماعی مختلفی جود دارد. سه شکاف اجتماعی به صورت عمده در این کشور فعال است: شکاف قومی، شکاف زبانی و شکاف مذهبی. این شکاف‌ها به صورت متقاطع هستند نه متراکم؛ به این معنا که شکاف مذهبی شکاف قومی را قطع می‌کند؛ بنابراین، بسیاری از قوم پشتون و تاجیک شیعه و تعدادی از هزاره‌ها سنی هستند. بسیاری از قوم پشتون فارسی‌زبان هستند. پس میان قومیت و زبان رابطه تنگاتنگی وجود ندارد و این دو شکاف متراکم نیستند؛ به این معنا که قومیت پشتون همه به زبان پشتو و دیگر اقوام به زبان فارسی صحبت کنند (شریفی، ۱۳۸۶: ۲۸۸-۲۶۵)؛ بنابراین، وقتی می‌گوییم پشتون‌ها در افغانستان حاکم بودند، به این معنا نیست که زبان «پشتو» هم زبان مسلط و رسمی بوده است؛ برعکس در طول تاریخ افغانستان و حتی پس از استیلاي پشتون‌ها و تشکیل افغانستان از سال ۱۹۴۷ تاکنون، زبان رسمی در ادارات، زبان فارسی بوده است. حدود ۶۰ درصد مردم افغانستان به زبان فارسی صحبت می‌کنند. فقط در اواخر دهه ۱۹۳۰ و اوایل دهه ۱۹۴۰ مدت کوتاهی، زبان رسمی کشور به زبان پشتو تغییر یافت که بعد از اعتراضات و مشکلات اداری به وجود آمده، هر دو زبان فارسی و پشتو، زبان رسمی افغانستان اعلام شد (فرهنگ، ۱۳۷۱: ج ۱، ۶۳۳). طالبان چون بیش‌تر از میان پشتون‌های جنوب‌غربی برخاسته‌اند، نسبت به زبان فارسی حساسیت خاص دارند.

«طالبان... زبان فارسی را که از زمان حکومت احمدشاه ابدالی تا امروز زبان رسمی کشور بوده و کلیه مکاتبات رسمی دولتی با آن نگاشته می‌شده، به پشتو تغییر دادند و بعد از حاکمیت آن‌ها، تابلوهای تمام وزارت‌خانه‌ها تغییر داده شد و مکاتبات دولتی و مذاکرات رسمی را به زبان پشتو انجام می‌دهند.» (عصمت‌اللهی، ۲۰۴).

در دنیایی که تسلط بر زبان‌های متعدد یک امتیاز محسوب می‌شود، تعصب زبانی رهبران طالبان تا به حدی است که بسیاری از آنان زبان فارسی را می‌دانند؛ اما در مذاکرات با فارسی‌زبانان از مترجم استفاده می‌کنند (همان). آنان در این راستا تقویم هجری شمسی را به تقویم هجری قمری تغییر داده و برگزاری عید نوروز را ممنوع کردند (همان: ۲۰۵).

## ۲-۳-۸. خشخاش

طالبان در ابتدا مخالف کشت خشخاش بودند یا حداقل در ظاهر چنین وانمود می‌کردند. با توجه

به دال شریعت که دال مرکزی گفتمان طالبان است، کشت و استفاده خشخاش و دیگر مسکرات جایز نیست. طالبان نیز اداره‌ای داشتند با عنوان «اداره مبارزه با مواد مخدر».

اما طالبان به دو دلیل به سوی مفصل‌بندی «کشت خشخاش» در گفتمان خود کشانده شده و برای آن مجوز شرعی درست کردند تا با دال مرکزی شریعت سازگار شود:

بعد از آن که طالبان به خاطر عدم استرداد «بن لادن» و توهین ملا عمر به «ترکی الفیصل»، رئیس سازمان اطلاعات عربستان، مورد غضب قرار گرفت، کمک‌های عربستان به طالبان به طور چشم‌گیری کاهش یافت (رشید: ۱۳۱). کمک‌های پاکستان هم در حدی نبود که بتواند هزینه ماشین جنگی طالبان را به حرکت درآورد. این گروه برای تأمین هزینه‌های کشور و راضی نگهداشتن مردم، به کشت خشخاش روی آورد.

دوم، بعد از آن که طالبان حدود ۹۵ درصد خاک افغانستان را تصرف کردند، انتظار داشتند که جامعه بین‌المللی آنان را به رسمیت بشناسد؛ اما عدم شناسایی طالبان از سوی جامعه بین‌المللی، آنان را به عکس‌العمل واداشت. آنان از سر لجبازی، سخت‌گیری نسبت به زنان را افزایش داده و برای کشت خشخاش مجوز شرعی درست کرده و به محصولات آن، مالیات ۲۰ درصد شرعی بستند. آنان به صراحت اعلام کردند: «کشت تریاک مجاز است؛ چون کفار غرب آن را مصرف می‌کنند نه مسلمان‌ها و افغان‌ها.» (رشید، ۱۳۷۹: ۱۸۶).

این‌ها دلایلی بودند که طالبان به صورت رسمی مفصل‌بندی دال خشخاش را در گفتمان خود اعلام کردند؛ اما از همان ابتدا، یکی از کمک‌کنندگان اصلی به طالبان، مافیای حمل و نقل و قاچاق مواد مخدر بوده است. «طالبان در یک روز در ماه مارس (مارچ) ۱۹۹۵، شش میلیون روپیه پاکستان (۱۵۰,۰۰۰ دالر) از این مافیا در چمن دریافت کردند و روز بعد هنگامی که برای حمله به هرات آماده می‌شدند، دو برابر این مبلغ را در کوئته گرفتند.» (احمد رشید، ۱۳۷۷: ۱۱۷). طالبان بعد از تسلط بر افغانستان، خصوصاً مزارع حاصل خیز جنوب و جنوب‌غربی، میزان کشت خشخاش را به سرعت افزایش دادند.

«بین سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵، افغانستان به طور منظم ۲۲۰۰ تا ۲۴۰۰ تن تریاک تولید نموده و با برمه به‌عنوان بزرگ‌ترین تولیدکننده تریاک جهان رقابت کرده است. تنها در سال ۱۹۹۶، ۲۶۰۰ تن مواد مخدر در افغانستان تولید شد. مقامات «برنامه کنترل مواد مخدر سازمان ملل» گفتند که در همین سال تنها در ولایت قندهار ۱۲۰ تن تریاک از ۳۱۶۰ هکتار مزارع خشخاش به دست آمد. این افزایش تولید نسبت به ۷۹ تن محصول سال ۱۹۹۵ که از ۲۴۶۰ هکتار زمین زیر کشت به دست آمده بود، حیرت‌آور است. در سال ۱۹۹۷ که طالبان کنترل کابل و مناطق دیگری را در شمال به دست آوردند، تولید تریاک

افغانستان با افزایش ۲۵ درصد به ۲۸۰۰ تن رسید. ده‌ها هزار آواره پشتون در این زمان از پاکستان به مناطق تحت کنترل طالبان بازگشته و به کشت آسان‌ترین و سودآورترین محصول پرداختند.» (رشید، ۱۳۷۹: ۱۸۸).

این دال نیز در گفتمان طالبان با دال مرکزی شریعت در ارتباط است. آنان در توجیه کشت و افزایش خشخاش کاملاً به شریعت متوسل می‌شدند. رشید (۱۳۷۹) می‌نویسد:

«اگرچه قرآن مسلمانان را از تولید و مصرف مسکرات نهی می‌کند؛ اما طالبان حتی برای کشت خشخاش بیش‌تر نوعی مجوز مذهبی ... فراهم آورده‌اند. عبدالرشید، رئیس اداره مبارزه با مواد مخدر طالبان در قندهار درباره ماهیت وظیفه منحصر به فردش توضیح داد: او از این اختیارات برخوردار است که کشت حشیش را کاملاً ممنوع کند؛ «چرا که این ماده توسط افغان‌ها و مسلمانان به مصرف می‌رسد»؛ با این حال او به صراحت به من گفت: «کشت تریاک مجاز است؛ چون کفار غرب آن را مصرف می‌کنند نه مسلمان‌ها و افغان‌ها.» (۱۸۶).

طالبان بر کشت و درآمد تریاک مالیات شرعی گذاشتند. آنان ۲۰ درصد درآمد تریاک را به‌عنوان زکات دریافت می‌کردند (همان: ۱۸۷).

## ۲-۳-۹. شیعه‌ستیزی

برخاستن طالبان از مدارس دینی پاکستان که بیش‌تر با حمایت مالی عربستان سعودی اداره می‌شد، وابستگی طالبان به جماعت‌العلماء و شاخه تندرو و ضد شیعی سپاه صحابه، و ریشه‌داشتن آنان در مکتب دیوبند هند، این انتظار را موجه می‌ساخت که آنان گروه شیعه‌ستیز باشند؛ اما طالبان در اوایل ظهورشان برخلاف این انتظار عمل کردند. در طول زمانی که آنان مشغول تسخیر ولایات جنوبی و جنوب‌غربی بودند، هیچ گزارشی از شیعه‌آزاری داده نشده است؛ بلکه در بسیاری از موارد، رفتار آنان با شیعیان خوب بوده است. چه‌بسا مواردی که شیعیان از باب تقیه یا ترس، دست‌بسته نماز می‌خواندند، مأمورین طالبان دست آنان را باز می‌کردند. «طالبان ضمن پیش‌روی خود در ارزگان و غزنی... رفتار آشتی‌جویانه‌ای با شیعیان داشتند تا حدی که مجاهدین شیعه را خلع سلاح نمی‌کردند؛ در حالی که سنی‌ها را خلع سلاح می‌کردند.» (دیویز، ۸۶).

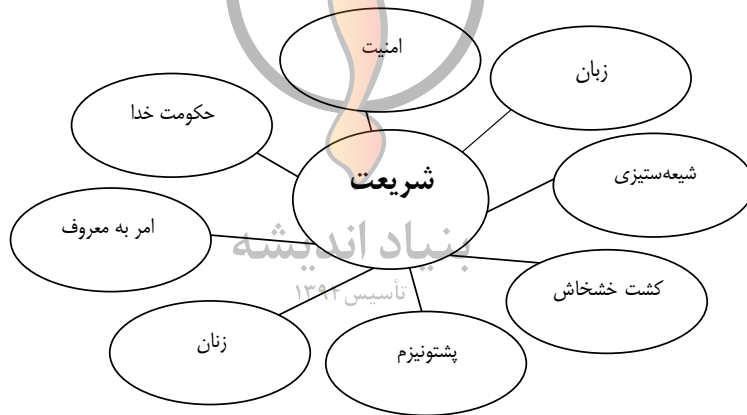
ماهیت ضد شیعی آنان اولین بار با شهادت استاد مزاری آشکار شد. مزاری با طالبان توافق کرده بود که مسیر آنان را به سوی کابل باز کند؛ اما آنان پیمان‌شکنی کردند و مزاری و چند نفر از یاران نزدیکش را به قتل رساندند. وقتی عکس‌های مزاری با دست و پای بسته در عربستان سعودی منتشر شد، ماهیت ضد شیعی آنان بیش از پیش روشن شد. طالبان وقتی مزار را بعد از شکست، دوباره تصرف کردند،



نیت ضد شیعی خود را آشکارا بیان کردند. آنان بارها در مساجد و از بلندگوها اعلام کردند که شیعیان کافرند؛ بنابراین، یا باید مسلمان (سنی) شوند یا جزیه بپردازند. اعلام کردند که شیعیان سه راه بیش‌تر پیش‌رو ندارند: مرگ، رفتن به ایران و مسلمان‌شدن.

«طالبان در ساعات اولیهٔ فتح مزار، از مساجد این شهر اعلان می‌کردند که شیعیان مزار سه راه بیش‌تر ندارند: یا سنی شوند، یا به کشور ایران بروند و یا کشته شوند. تمام مساجد متعلق به شیعیان بسته شد. نیازی از مسجد جامع شهر خطاب به شیعیان چنین گفت: «شما از خانه‌های خود به سوی سربازان ما شلیک کردید؛ اما اکنون نوبت ماست. هزاره‌ها مسلمان نیستند و ما باید آنان را بکشیم. یا باید مسلمان شوید و یا افغانستان را ترک کنید. هر جا بروید شما را به چنگ می‌آوریم. اگر بالا بروید از پای‌تان پایین خواهیم آورد و اگر پایین بروید از موی‌تان گرفته بالا خواهیم کشید.» (رشید، ۱۲۶).

ملا عمر بالاترین مقام طالبان نیز رسماً فتوای ضد شیعی صادر کرد؛ وقتی طالبان برای فتح مزار شریف آماده می‌شدند، او برای بالا بردن انگیزهٔ نیروهایش اعلام کرد: «کشتن شیعیان گناه نیست؛ زیرا آنان کافر هستند.» (عصمت‌اللهی، ۱۷۲).



نمودار شماره ۱ - مفصل‌بندی دال‌ها در گفتمان طالبان

### ۳. گفتمان طالبان بعد از ۲۰۰۱

طالبان بعد از ۲۰۰۱ و کنار رفتن از قدرت، شاکلهٔ اصلی گفتمان خود را حفظ کرده؛ اما تغییرات اندکی نیز در آن وارد کرده است. آن‌ها با توجه به شرایط، تعدادی از نشانه‌ها را از زنجیرهٔ هم‌ارزی گفتمان خود خارج نموده و آن‌ها را تبدیل به «عنصر» کرده و تعدادی از دال‌های جدید را وارد زنجیرهٔ

هم‌ارزی گفتمان خود نموده‌اند؛ به‌عنوان نمونه: طالبان شریعت را هم‌چنان به‌عنوان دال مرکزی گفتمان خود حفظ نموده، دال‌های حکومت خدا، امنیت، امر به معروف و خشکاش را هم‌چنان به‌عنوان وقته بر محور شریعت حفظ کرده‌اند؛ اما دال‌های شیعه‌ستیزی، پشتونیزم و زبان را کلاً از زنجیره هم‌ارزی گفتمان خود خارج کرده و در دال زنان تعدیلاتی ایجاد کرده و مفهوم جدید و معتدل‌تر را به این دال نزدیک کرده‌اند. آنان دو عنصر جدید را در گفتمان خود وارد کرده‌اند که عبارتند از: بیگانه‌ستیزی و مبارزه با فساد. این‌که گفتمان جدید طالبان از دال‌های ذیل تشکیل شده است: (۱) شریعت (دال مرکزی)؛ (۲) حکومت خدا؛ (۳) امنیت؛ (۴) امر به معروف؛ (۵) خشکاش؛ (۶) زنان (با تعدیل در مفهوم)؛ (۷) بیگانه‌ستیزی؛ (۸) مبارزه با فساد.

اینک دال‌های تعدیل‌یافته و دال‌های جدید را به اختصار توضیح خواهیم داد.

### ۳-۱. زنان

طالبان در طول دوره ۲۰ ساله‌ای که از حکومت کنار زده شده‌اند، دیدگاهش در مورد زنان را تغییر داده‌اند. چنان‌که قبلاً دیدیم، آنان وقتی بر افغانستان مسلط شدند، تمام مکاتب دخترانه را تعطیل و کارمندان زن را اکثراً خانه‌نشین کردند؛ اما در طول این دوره، آن‌ها از آن قرائت سخت‌گیرانه از اسلام در مورد زنان فاصله گرفته و دیدگاه خود را نسبت به تحصیل و اشتغال زنان تعدیل کرده‌اند. در نشست‌های هیأت طالبان با گروه‌های مختلف در مورد صلح داشته است، این تغییر رویکرد به خوبی محسوس بوده است. عباس استانکزی، مذاکره‌کننده ارشد طالبان، بعد از نشست مسکو، در تاریخ ۱۳۹۸/۸/۱۸ در جمع خبرنگاران چنین گفت: «برای حقوق زنان تا جایی که قانون اسلام اجازه می‌دهد، ما قانع هستیم؛ مثلاً حقوقی را که اسلام برای‌شان می‌دهد که حق تعلیم یا حق کار است و یا حق داشتن جایداد است، ما مشکل نداریم.» (طلوع نیوز).

روزنامه‌ها و اشنگتن‌پست در گزارشی، ملاقات و گفت‌وگوی دوستانه مذاکره‌کنندگان طالبان با فعالان حقوق زنان را به‌صورت مفصل منعکس کرده‌اند. این گفت‌وگو که حدود ۶ ساعت دوام داشته است، نکات زیادی در مورد تغییر دیدگاه طالبان نسبت به زنان را نشان می‌دهد. طالبان تأکید کردند که به حقوق زنان احترام می‌گذارند (Pamela constable, 2019).

### ۳-۲. بیگانه‌ستیزی

مهم‌ترین دال طالبان بعد از ۲۰۰۱، دال بیگانه‌ستیزی است. طالبان در تمام این دوره، نیروهای خارجی را نیروهای اشغالگر و حکومت کابل را یک حکومت دست‌نشانده و فاقد مشروعیت قلمداد

کرده است. آن‌ها با استفاده از این دال، گفتیمان خود را در بعضی مناطق به یک گفتیمان هژمون تبدیل کرده‌اند. حملات نیروهای خارجی بر مناطق تحت کنترل طالبان و در بعضی موارد تلفات غیر نظامیان، فرصت خوبی برای تبلیغ طالبان علیه نیروهای خارجی فراهم کرد. این امر تا حدی وزنه را به نفع طالبان تغییر داد که حامد کرزی، رئیس جمهور وقت افغانستان، علیه نیروهای خارجی موضع گرفت و رابطه‌اش با اداره اوباما به شدت رو به سردی نهاد و در نهایت از امضای پیمان استراتژیک دوجانبه میان دو کشور خودداری نمود. طالبان، حکومت وحدت ملی را حکومت دست‌نشانده و به‌خصوص اشرف غنی را مزدور و دست‌نشانده بیگانگان می‌دانند. آنان تا کنون به هیچ‌وجه حاضر نشده‌اند با نمایندگان حکومت به صورت رسمی ملاقات و گفت‌وگو نمایند. طالبان در وبسایت رسمی خود که به «زبان رسمی دنیا مطالبش را منتشر می‌کند، در مطلبی تحت عنوان «مزدوران و مخالفت آشکار با صلح»، چنین نوشته است:

«... این گروه بی‌خاصیت به هر امر اشغالگران بیگانه دست به سینه ایستاده‌اند و وجود یک زندگی صلح‌آمیز برای ملت افغان را تحمل کرده نمی‌توانند. آن‌ها با این ملت و کشور هیچ نوع همبستگی و همدردی ندارند. آن‌ها همان‌طور که معاشات ماهران‌شان به بیگانگان وابسته است، به همان شکل، فکر، عاطفه، ارزش‌ها و معیارهای‌شان نیز بیگانه است، از همین جهت است که برای نیویارک و واشنگتن امنیت می‌خواهند و برای کابل و قندهار تداوم جنگ (www.alemarahenglish.com).

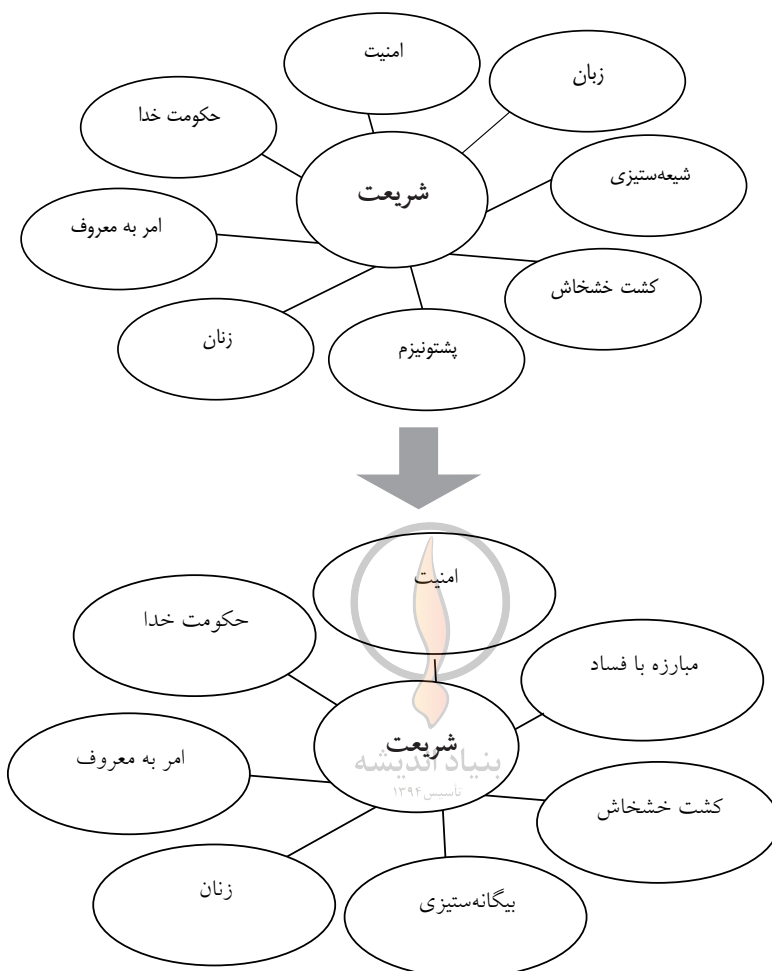
### ۳-۳. مبارزه با فساد

مهم‌ترین دالی که طالبان جدیداً به گفتیمان‌شان افزوده‌اند، دال مبارزه با فساد است. نهادهای دموکراتیک که در طول این ۲۰ سال اخیر ساخته شده‌اند، متأسفانه کارآمدی لازم را نداشته و در بخش‌های مختلف از فساد گسترده رنج می‌برند. از سال ۲۰۰۷ که افغانستان در لیست «سازمان شفافیت بین‌المللی»<sup>۱</sup> قرار گرفته، همواره یکی از فاسدترین کشورها بوده است. این کشور فقط در سال ۲۰۰۷ رتبه ۷ فاسدترین کشورها را دارا بوده؛ اما از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۸ همواره رتبه چهارم فاسدترین کشورها را داشته و فقط کشورهای سومالی، سودان جنوبی و سوریه پایین‌تر از افغانستان بوده‌اند. در سال ۲۰۱۹ بازم یک رتبه صعود کرده و در رتبه پنجم فاسدترین کشورها قرار گرفته، و در کنار سه کشور فوق، یمن نیز پایین‌تر از افغانستان قرار گرفته است (www.transparency.org).

شاخص‌ها و محورهایی که میزان شفافیت و فساد در کشورهای مختلف با آن سنجیده می‌شود، عبارتند از: سیاست و حکومت، قراردادهای بین‌المللی، دفاع و امنیت، توسعه و فقر، بخش خصوصی،

1. Transparency International Organization.

اجرای عدالت، انتخابات، آموزش، بهداشت، ورزش و محیط‌زیست. متأسفانه در تمام محورهای افغانستان در بدترین وضعیت قرار دارد؛ طوری که فقط مناطقی مثل سودان جنوبی، سوریه، سومالی و یمن که در آن عملاً حکومت و اداره وجود ندارد، پایین‌تر از افغانستان قرار دارند. سیگار در گزارش اخیر خود اعلام کرده که نصف مواد سوختی نیروهای امنیتی افغانستان به سرقت می‌رود. فساد گسترده و همه‌جانبه باعث شده که طالبان به خوبی از آن در جهت برتری گفتمانی خود استفاده نمایند. آنان بیش‌ترین تأکید را روی فساد در حکومت فعلی دارند.



نمودار شماره ۲. تحول در گفتمان طالبان قبل و بعد از ۲۰۰۱

## نتیجه گیری

گفتمان طالبان با شکست و زوال گفتمان مجاهدین به وجود آمد. طالبان در زمانی سر بلند کردند که جنگ همه علیه همه در کشور جریان داشت. آن‌ها از زمانی که از قریه کوچک سینگ‌سار در قندهار سر بلند کردند، کم‌تر از دو سال پایتخت را تصرف کردند و کم‌تر از ۳ سال، حدود ۹۰ درصد کل افغانستان را در کنترل خود درآوردند؛ کاری که هیچ فاتحی در طول تاریخ افغانستان به این سرعت انجام نداده است؛ اما کنار رفتن طالبان از قدرت نیز با سرعت عجیبی همراه بود. کم‌تر از دو ماه، طالبان هم پایتخت کشور (کابل) و هم پایتخت خود (قندهار) را از دست دادند.

گفتمان طالبان اما تأثیر ماندگارتری در جامعه به جای گذاشته است. طالبان از ابتدای ظهور شریعت را به‌عنوان دال مرکزی گفتمان خود انتخاب نموده و دال‌های امنیت، حکومت خدا، امر به معروف، زنان، پشتونیزم، شیعه‌ستیزی، زبان و خشخاش را در کنار آن مفصل‌بندی نموده و مجموعه معنایی منظمی را ایجاد کردند که بر ذهن اکثر مردم سلطه یافت. بعد از کنار رفتن از قدرت، طالبان تا کنون چهار مرحله را پشت سر گذاشته‌اند که در مجموع، به حضور فیزیکی و قدرت گفتمانی آن‌ها افزوده شده و گفتمان دموکراسی را به خوبی به چالش کشیده است. طالبان در دوره جدید، هم‌چنان شریعت را به‌عنوان دال مرکزی و دال‌های امنیت، حکومت خدا، امر به معروف و خشخاش را در گفتمان خود حفظ نموده و به دال «زنان» مفهوم متفاوتی بخشیده‌اند. آنان دال‌های «شیعه‌ستیزی»، «پشتونیزم» و «زبان» را از زنجیره هم‌ارزی گفتمان خود بیرون و دال‌های «بیگانه‌ستیزی» و «مبارزه با فساد» را جایگزین کرده‌اند.

## بنیاد اندیشه

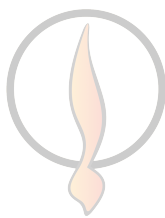
در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که حضور گفتمانی طالبان در جامعه افغانستان قوی‌تر از حضور فیزیکی آن‌ها بوده و آن‌ها با شالوده‌شکنی گفتمان دموکراسی به خوبی توانسته‌اند گفتمان خود را بر بسیاری از مناطق کشور هژمون و مسلط نگهدارند. تنها راه شکست طالبان، تضعیف گفتمان آن‌ها بوده که از طریق ایجاد گفتمان جدید، گفتمان طالبان را به چالش بکشیم. این امر با گسترش آموزش و آگاهی اجتماعی، ایجاد نهادهای سالم و کارآمد، صلح و افزایش رفاه نسبی در جامعه است؛ کاری که در کوتاه‌مدت غیر ممکن به نظر می‌رسد. تا زمانی که طبقه متوسط در جامعه شکل نگیرد، گفتمان طالبانی هم‌چنان مسلط خواهد بود.

## منابع

۱. بشیریه، محمدحسین (۱۳۸۴)، اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم: اندیشه مارکسیستی، تهران، نشر نی، چاپ ششم.
۲. پهلوان، چنگیز (۱۳۷۷)، افغانستان؛ عصر مجاهدین و برآمدن طالبان، تهران، نشره قطره.
۳. تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۳)، گفتمان پادگفتمان و سیاست، تهران، مؤسسه تحقیقات و علوم انسانی.
۴. حسینی‌زاده، محمدعلی (۱۳۸۶)، اسلام سیاسی در ایران، قم، دانشگاه مفید.
۵. دوسوسور، فردیناند (۱۳۸۵)، درس‌های زبان‌شناسی همگانی، ترجمه نازیلا خلخالی، تهران، نشر و پژوهش فرزاد، چاپ دوم.
۶. دولت‌آبادی، بصیراحمد (۱۳۷۱)، شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان، قم، فرانشر.
۷. رشید، احمد (۱۳۷۹)، طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ، ترجمه اسدالله شفاپی و صادق باقری، تهران، دانش هستی.
۸. رواء، البویه (۱۳۶۹)، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، ترجمه ابوالحسن سرو قد مقدم، مشهد، آستان قدس رضوی.
۹. رواء، البویه (۱۳۷۲)، «نخبگان سیاسی جدید در افغانستان»، ترجمه ابوالحسن سرو قد مقدم، در افغانستان، جنگ و سیاست، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
۱۰. رواء، اولیویه (۱۳۷۸)، شکست اسلام سیاسی، ترجمه محسن مدیرشانه‌چی و حسین مطیعی امین، تهران، انتشارات علم‌الهدی.
۱۱. سلطانی، علی اصغر (۱۳۸۴)، قدرت گفتمان و زبان، تهران، نشر نی.
۱۲. ضیمران، محمد (۱۳۷۹)، ژاک دریدا و متافیزیک حضور، تهران، انتشارات هرمس.
۱۳. طنین، ظاهر (۱۳۸۴)، افغانستان در قرن بیستم، تهران، انتشارات عرفان، چاپ دوم.
۱۴. عصمت‌اللهی، محمدهاشم و دیگران (۱۳۷۸)، جریان پرشتاب طالبان، تهران، انتشارات الهدی.
۱۵. فن، گ. ت (۱۳۸۱)، مفهوم فلسفه نزد ویتگنشتاین، ترجمه کامران قزه‌گرلی، تهران، نشر مرکز.
۱۶. فیوری، جزویه (۱۳۸۰)، آنتونیو گرامشی: زندگی مردی انقلابی، ترجمه مهشید امیرشاهی، تهران، انتشارات خوارزمی.
۱۷. کرامت، موللی (۱۳۸۳)، مبانی روانکاوی فروید-لاکان، تهران، نشر نی.
۱۸. گرامشی، آنتونیو (۱۳۷۸)، شهریار جدید، ترجمه هادی کلائی، تهران، نشر دنیای نو.
۱۹. مادان، ساراپ (۱۳۸۴)، راهنمایی‌های مقدماتی پسااستخارگرایی و پسامدرنیسم، ترجمه محمدرضا تاجیک، تهران، نشر نی.
۲۰. مارسدن، پیتر (۱۳۷۹)، طالبان، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران، نشر مرکز.
۲۱. مایکل، پین (۱۳۸۰)، لاکان، دریدا، کریستوا، ترجمه پیام یزدانجو، تهران، نشر مرکز.
۲۲. موثقی، احمد (۱۳۸۰)، جنبش‌های اسلامی معاصر، تهران، انتشارات سمت.
۲۳. موسوی، سید عسکر (۱۳۸۶)، هزاره‌های افغانستان، ترجمه اسدالله شفاپی، قم، اشک یاس.
۲۴. میلی، ویلیام (۱۳۷۷)، افغانستان طالبان و سیاست‌های جهانی، ترجمه عبدالغفار محقق، مشهد، انتشارات ترانه.

۲۵. ویتگشتاین، لودویک (۱۳۸۰)، پژوهش‌های فلسفی، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز.
۲۶. احمدی، حمید (۱۳۷۷)، «طالبان ریشه‌ها، علل ظهور و عوامل رشد»، فصلنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۳۴-۱۳۳.
۲۷. تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۸)، «متن، وانموده و تحلیل گفتمان»، مجموعه مقالات گفتمان و تحلیل گفتمانی، تهران، فرهنگ گفتمان.
۲۸. تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۲)، «گفتمان سردبیر» مجله گفتمان، شماره ۹.
۲۹. دیویز، آنتونی (۱۳۷۷)، «نحوه شکل‌گیری طالبان به عنوان یک نیروی نظامی»، در افغانستان، طالبان و سیاست جهانی، مشهد، انتشارات ترانه.
۳۰. شریفی، علی‌رضا (۱۳۸۶)، «احزاب سیاسی و تثبیت دموکراسی»، مجله سراج، شماره ۲۸.
۳۱. شریفی، علی‌رضا، «جایگاه حاکمیت مردم در قانون اساسی افغانستان و ایران» در [www.zshrfi2.Blogfa.com](http://www.zshrfi2.Blogfa.com)
۳۲. علامه، غلام‌حیدر (۱۳۸۳)، «جایگاه حقوق بشر در قانون اساسی افغانستان»، فصلنامه نهضت، سال پنجم، شماره ۱۹.
۳۳. هوارث، دیوید (۱۳۷۸)، «نظریه گفتمان»، ترجمه امیرمحمد حاج یوسفی، مجموعه مقالات گفتمان و تحلیل گفتمانی، تهران، فرهنگ گفتمان.
34. Afghanistan: the culmination of the Bonn process, RESEARCH PAPER 05/72, OCTOBER 2005, at: <http://www.parliament.uk>
35. Carothers, Thomas & Sheri Berman, "How Democracies Emerge" Journal of Democracy, January 2007, Volume 18, Number 1.
36. Glaze, John A. "OPIUM AND AFGHANISTAN: REASSESSING U.S. COUNTERNARCOTICS STRATEGY", October 2007, at: <http://www.StrategicStudiesInstitute.army.Mil>.
37. Laclau, Ernesto & Chantal Mouffe, Hegemony and socialist Strategy. London: second Edition, 2001.
38. Marsden, Peter, "Afghanistan: The Reconstruction Process" International Affairs (Royal Institute of International Affairs 1944-), Vol. 79, No. 1 (Jan., 2003), pp. 91-105 at: <http://www.jstor.org>
39. Millen, Raymond A. "AFGHANISTAN: RECONSTITUTING A COLLAPSED STATE", April 2005, at: <http://www.carlisle.army.mil/ssi>
40. NATO, Afghanistan Report, 2009, at [www.Nato.Com](http://www.Nato.Com).
41. Suhrke, Astri, "Democratization of a Dependent State: The Case of Afghanistan", 2007: 10, at: [www.cmi.no/publications](http://www.cmi.no/publications).
42. The Senlis Council, Chapter i: Afghanistan Instability and the Return of the Taliban, 2006.
43. The Senlis Council, Chapter v: Five Years On, the US-led international community has Failed Afghanistan, 2006.
44. The Senlis Council, Struggle For Kabul: The Taliban Advance, December 2008.
45. The Senlis Council, Stumbling into Chaos Afghanistan On The Brink, November 2007.
46. Young, Dennis O. "OVERCOMING THE OBSTACLES TO ESTABLISHING A DEMOCRATIC STATE IN AFGHANISTAN", October 2007, at: <http://www.StrategicStudiesInstitute.army.mil/>
47. Sura, Mohammad Khrais, Writing and difference: Derrida's critique of structuralism, Journal of Language and Literature 4(1): 26-31 May 2013.
48. Witte, Griff (2019) Afghanistan War at: <http://www.britannica.com/event/Afghanistan-War>.

49. SIGAR, January 30 Quarterly report to ogress, 2019at: [www.sigar.mil/quarterlyreports/indeasp?SSR=6](http://www.sigar.mil/quarterlyreports/indeasp?SSR=6).
50. <https://tolonews.com/fa/afghanistan/>.
51. Pamela constable, Taliban meets with women's rights activists, others after talks with Afghan officials collapse, 2019. At: [https://www.washingtonpost.com/world/taliban-meets-with-womens-rights-activists-others-after-talks-with-afghan-officials-collapse/2019/04/21/6720f3a0-63d6-11e9-bf24-db4b9fb62aa2\\_story.html](https://www.washingtonpost.com/world/taliban-meets-with-womens-rights-activists-others-after-talks-with-afghan-officials-collapse/2019/04/21/6720f3a0-63d6-11e9-bf24-db4b9fb62aa2_story.html). date of access: 28/Jan. 2020.
52. <http://alemarahdari.com/?p=74651>.



بنیاد اندیشه  
تاسیس ۱۳۹۴